

حاقبه<sup>۱</sup> (۱) در داده (۲) و انصاف (۳) صدر (۴) رءخر (۵) ماند، ار فهم درد العجر علی  
الصدر (۶) معجز گرا بد همسه از خاطر حرم ا صواحدك (۷) هرل در شاعران ح د د (۸)  
حمدیده و اعرا له (۹) جسمان عرا له (۱۰) طلعب (۱۱) در جلوت معاز ل (۱۲) معاز ل (۱۳)  
ورزیده خادره ر د گاش در نسط (۱۴) عسرا (۱۵) معاز ل (۱۶) دهرخ (۱۷) و  
اساط و افر (۱۸) و سرور کاعل (۱۹) صمن مردوخ (۲۰) و ده المعات ر ما در دست (۲۱)

ص ۸۲ کلمه دل حاقبه را ندارد

- ۱- معاك = ان بر وجه و كيف (ب)
- ۲- آچه رنورج است ما سرخه نوم نایند  
خلفوم یا حد بر گزود (زب) در مثل آمده است لالخص سواه لند ما و اختلف معنی ترا در اندسه خواهم  
فکند و ان میل را برای کسی رسد که به غیر و علمه بدین کند (مصحح الاعمال = ثانی)
- ۳- حنه ا لادن ۴- سه ۵- سرین (ب) ۶- حجر آخر ب را  
گویند و صدر اول ب را و دالجر حل صدر صحیحی است که در بنا شاعر اول معنی ع و ر تا فاول  
است لفظی گرد و آخر همان لفظ ر آورد و ان صعب تر من نوع است (جدای السحر ص ۱۸ به بعد)
- ۷- چهار دندان که میان اسنان اصرا من اجمع است چهار دندان من (صاف) ۸- ماهر خوش گوی  
مقلی و دلاور که کس روی نسبت ماند (زب) ۹- آهو ره مده (زب) ۱۰- آفتاب  
(زب) ۱۱- طلعه دشار (زب) ۱۲- (صاف) از مصدر عرله معنی  
کناره گیری و سلوک کردن استعمال کرده است ۱۳- مصدری (زب) ۱۴- گسره  
رمن فراج (ب) و د علم عروض نام یکی از بحر است و اجرا آن حیا یا مستعملین فاعلی بود  
(المعجم ص ۶۲) ۱۵- رمن ۱۶- بردک مویله و دم جری است که اجرا آن  
چهار فعلی است (المعجم ص ۱۲۰) ۱۷- نوعی سرود و مراه طرب انگیز (ب) نام  
جری که اجرای آن حیا از معنی است (المعجم ص ۹۵) ۱۸- سما ا هرون  
(رک زب) و نام جری است که اجرا آن سر ر معنی د (المعجم ص ۶۲) ۱۹- مقال  
بعضی معنی و بر نام جری ا محور شعر است و اجرا آن سر از معنی هلی بود (المعجم ص ۶۲)  
۲۰- ان صعب حد و د که در ماهر مدار آ که حدود امجاع و فواقی نگاهداسه مند و سراط  
آن معای آورده دانسا ا ماب دو لفظ هر دو معنی کار سندن فلان سرب گرفته = خاد  
نه دیده معروف است (جدای السحر ص ۲۷-۲۸) ۲۱- آرا من ترنس داون (زب)

مراد و تاسیس سرآمدش گوشه و بحایرة دادای از اساقی<sup>۱</sup> (۱) نجسین آقاسی (۲) و آدای (۳)،  
ساعر تصدیق «تَلُّهُ هُوَ شَاعِرٌ» (۴) باشد

«یوسف عروسی» (۵) اگر زریف این دورشدی ، در معرض نسیف (۶) و مورد  
تاسف (۷) حر «یا آسفی علی یوسف» (۸) بشودی و اگر حلیل<sup>۲</sup> (۹) باس قرن مقارن  
آمدی از عروس (۱۰) عوارص (۱۱) به نجسین (۱۲) اسم خود حلیل (۱۳) ، ولسان حالش  
گویی «یا زهرُ اف لك من حلیل» (۱۴) بودی.

۱- مو ، ساقی ۲- و ، ط حلیل ن احمد

- ۱- روح ۲۰ ص ۲۰ ۲- ح اسی ، درند، دل عالمقیر ، بلند تابه ۳- صیح
- ۴- بلکه نه شاعر است (ارآنة ۵ سورة ۱۰۱) ۵- نام
- این مرد در رحمان اللطاف ص ۲ (مصیح احمد آتش) والمعجم (ص ۳۵۷) آمده است و رحمان اللطاف
- ابن یوسف عروسی صبط شده و صاحب المعجم یوسف عروسی ، شمه ، دومت اره آه ، ده است آفای سعید
- نفسی او را در مرثیة شعرای دوره مامانسان شهرده است (احوال و اشعار و دکن ص ۲۵۸)
- ۶- مصائب نعل ، برهوت چیری ملول شدن (ب) ۷- و ج به دی (ب)
- ۸- چه خلولا ی است اندوه من بر یوسف (ارآنة ۸۴ ص ۵ : نسیف) ۹- حلیل ن احمد ن
- عمر ازدی نحمدی مکی نام عبدالرحمان استاده و اصبع علم عروس (۱۰۰-۱۶۰ ۱۲۵ هـ ق)
- (ص ۲ ص ۱۵) ۱۰- منداشان ، آشکا اشان ، این لفظ از حساب عروس
- (مصیح اول) که فوسده انداع حلیل است نکا مرده ۱۱- ح ما صد ، حاد ، (ب)
- ۱۲- ماجری جامد شدن (ب) • ل ج ۱۶ ص ۶۱ ۱۳- در مجال الج به مرد
- دروسی مجلس (ب) ۱۴- ای روز نا نهری بر مسی نه ان مسراج ا حمله ح
- نسی است که امام حسن علیه السلام در شب ماشه ا به اند و بعد آسان است

کم لب فی الاسرای والامان من طالب و صاحب فصل

( ج و ج شود به تاریخ معرفی طبع ص ۲ ص ۲۱۲ )

وهرطیب حادثو نادو (۱)، که حالینوس (۲) بسجحه نوس (۳) مَطَب افادتش باشد  
 و حَرَاقَةُ (۴) حُدَاقِي (۵) ربرء چين حُدَاقَةُ (۶) حُدَاقَتَش ، ودر علم معالجات، «ابلاقی» (۷)  
 را ملاقی (۸) جهل بسند و در فن مواصفات (۹) امراض، «ارسطاطالس» (۱۰) را به بطالت (۱۱)  
 موصوف سار و دوانای دئی (۱۲) ، یعنی «ولاطون» (۱۳) را بادان دئی دانند، و «دیوحاس» (۱۴)  
 را مُحَاس (۱۵) دیو و دد گردد، «شعائی» (۱۶) را در «شماحرف» (۱۷) حسط (۱۸)  
 و هوان (۱۹) ناند، «ابوالمرکات» (۲۰) را بر کت (۲۱) رأی انصاف دهد، چون «ابن سینا» (۲۲)

۲- ط ، و سعائی

۱- عب ط ، ندارد

- ۱- حادی ، ماهر ، حادی نادو از اصابع اسب (رب) ۲- برشك معروفي (۱۳۱)-  
 ۳- شاگردی که بدستور برشك رای سغاران بسجحه نویسد فعلا ن هرگز  
 شهرهای مهم چسب سمی وجود ندادند ، لکن مس از روی کار آمدن برسکان جدید حکم دانشی ها  
 اغلب بسجحه نویس داشتند و شاید هم اکنون در بعض شهر مسابهای کوچک موجود باشد ۴- گروه ،  
 حماص (رب) ۵- صبح (رب) ۶- حبری انداحه (رب) ۷- شرف الزمان  
 با شرف الدین یوسف ابلاقی مکی مانی عهدالله مفسول سال ۵۳۶ هـ ( تاریخ ادبیات و ایران ج ۲  
 ص ۲۹۴ نقل از نعمة صوان الحکمه و کشف الطولون) ۸- رسنده (رب) ۹- وصف  
 کردن بیمار مریض خود را برای طبیب  
 ۱۰- ارسطو (۳۸۴-۳۲۲ ق م) مشخص  
 شمرده از معلولان در فن برشکی نیروی از شهرت خاصه اسب که اغلب اسنلو را ناخالصوس اشعاه  
 می کنند ۱۱- مکاری وهرل (رب) ۱۲- مسوب نوس ، حمزه  
 ۱۳- رله ج ۹ ص ۲۲ ۱۴- دیوژی (۴۱۳-۳۲۳ ق م) برای بر حمة احوال او رجوع  
 شود به لقب نامه دال دیوحاس  
 ۱۵- ما اعصری (رب) همانند ۱۶- حکم  
 شرف الدین حسن شعائی ارطسان و شاعران مسهور عهدشاه عباس اسب سال ۱۰۳۷ تا ۱۰۳۸ در گذشت  
 شرح حال او در تذکره نصرآبادی رنصر العارفین ورد گانی شاه عباس اول ج ۲ ص ۲۸-۲۹ آمده اسب  
 ۱۷- کبازه آف کند (رب) و مأخوذ اسب از آیه ۱۱۰ سوره بقره ۱۸- بی طمی ، دیوانگی  
 (رب) اشعاه ۱۹- حواری (ب) ۲۰- عهدالله نعلی بن ملککان البعدادی  
 (م- ۵۴۷ هـ ق) صاحب المعبر و معبر کتاب الفهر ارسطو واز معرصین در ارسنا (فنا ج ۵ ص  
 ۱۲۴ تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۲۸۴) در تاریخ ادبیات در ایران ملکاء بسجحه اسب ۲۱- صغف  
 سسی (المعتمد) ۲۲- حسن بن عهدالله ملف نه سری الملک ، شیخ الرئیس (۳۷۰-۴۲۸ هـ ق)

مَشْمُومَةٌ (۱) طُورُ سُدَّای (۲) مَقْفَعَتَش پوید، «هُوَ اَعْلَمُ بِمَسَبِّ الْمَصِیصِ» (۳) کَوید و «ادونصیر» (۴) از نوئیای (۵) قلمش بصیر (۶) چونند نفس قدسیش<sup>۲</sup> با نفاس<sup>۳</sup> مسیهجائی همدم، وخلق با طمیتش طسب طمیت بی آدم در خاصیت شناسی اشیا صیت چهارش من نلمد، و در<sup>۴</sup> معرفت او (۷) و او نه (۸)، «مِرَاط» (۹) بقراطی (۱۰) از ادواب<sup>۵</sup> بحقیق و دانی<sup>۱</sup> (۱۱) از اراکب (۱۲) ندیشش (۱۳) بارشند از<sup>۷</sup> آواره علم صومر بطاسیش<sup>۸</sup> (۱۴) به طاس (۱۵) و لک مطس (۱۶) و اراقاداب ویش (۱۷) وادو (۱۸) شعاع (۱۹)

- |                |              |                |
|----------------|--------------|----------------|
| ۱- عبء المصعیص | ۲- عبء فلسس  | ۳- عبء با نفاس |
| ۴- طء از       | ۵- عبء ادواب | ۶- صء اراکب    |
| ۷- طء از مدارد | ۸- وء بطاسس  |                |

- ۱- او نه (ب)
- ۲- نه که می است صومر
- ۳- او را با او است تا سینه اش بصر و صومر چه و نه او را آن با او (ب) (صومر المذاب)
- ۴- هر که با او است که آوازه او است و او را که می است
- ۵- صومر (صومر المصعیص)
- ۶- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۷- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۸- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۹- Hippocrite
- ۱۰- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۱- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۲- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۳- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۴- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۵- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۶- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۷- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۸- او را که می است که او را که می است که او را که می است
- ۱۹- او را که می است که او را که می است که او را که می است

مُتَمَسِّمٌ مُوَجِرِي (۱) از کُتَاب (۲) حَقِيق (۳) کَامِل (۴) و کَافِيشِ حَاوِي (۵) اَسْبَابُ وَعِلَالِمَاتٍ (۶) نَحَات (۷) وَهَصْلِي اِرْبَد كِرَّة (۸) فَصْلٌ مَعْنِي (۹) وَشَافِيَس (۱۰) وَحَيْرَةُ (۱۱) دَانِسُ وَعَمِيهَا ح (۱۲) فَمَوْنُ مَعَالِمَاتٍ اَكْرَبُ بَا دَرَرِ سَهْمِي (۱۳) سِرْحَامِيَه (۱۴) بَرَدَرِ لَامِي (۱۵) وَحَب (۱۶) بِشَرْيْحِ اَعَارِدْ ، وَنَتَهِي اَلْخُرُوفُ قَمَلِ اِنْ نَصَلُ اِلَى الْمَبْتَدِ (۱۷) وَ اَكْرَبُ بَا مَدَاد

۱- ع ، ط ، ب ، د ، ا ، د  
۲- م ، م ، س ، ح ، ه ، ص

- ۱- مصدر ابتداء و ام کتابی است در علم طب علمی و عملی الفع ان هال (م - ۵۹۹
  - ه و) (کشف الظنون) ۲- صح کلمه و ام کتابی در طب تألیف سدیدالدین محمود بن عمر بن محمد طبیب مکنی ان زعمه (سوهی - ۶۳۵ ه و) (کشف الظنون) ۳- حدایف
  - ۴- مقال اخص، و کامل الصناعه یا طب ملکی تألیف علی بن عباس محوسی است (کشف الظنون)
  - ۵- مامل در مردار زنده، و ام کتاب معروف محمد بن زکریای رازی است در طب ۶- الاسباب
  - و العلامات د طب، ام کتاب عراط است و شرح آن از پزشکان معروف کتاب ددین نام تصنیف کرده اند
  - (رک کشف الظنون) ۷- نام کتاب معروف ابن سینا در حکمت و آن محضر سماع ۸- نام
  - کتاب داود بن عمار اطباکی (م - ۱۰۰۸ ه و) موسوم به تذکره اولوالالباب ۹- افا ، مسان
  - کننده و نام کتابی است د طب تألیف سید بن هدایت بن حسن (م - ۴۹۴ ه و) و کتب چند در طب سر
  - پنج ام تصنیف شده است (رک کشف الظنون) ۱۰- ساهی نام کتابی است د طب تألیف یعقوب بن
  - اسحاق (م - ۶۸۵ ه و) ۱۱- دحیره سوارزمساهی تألیف بن ائذ بن ابراهیم اصل بن حسن جرجانی
  - طبیب (م - ۵۳۰ ه و) که د دواورده معتقد است و آن را رای علاقه الدن نکس حوازمساهی و سبه
  - (کشف الظنون) ۱۲- راه بندها و مسباح النسان ام کتابی است در ادویه مفرده و مرکبه تألیف
  - ان حرکه ارسا گردان بصراطوسی طبیب (م - ۴۹۳ ه و) و سر مسباح الدکان کتابی است د طب تألیف
  - داود بن ابی نصر بن حفاط معروف به کوهن که آن را سال ۶۵۸ همراه آورده است (کشف الظنون)
  - ۱۳- Suture sagittale د ری د نعتب سنای ه ا ی در عصب سطح بیرون سری کاسه سر (کالید
  - سناسی و صنفی کتاب اول اسمحوان سناسی م ۲۰۸) ۱۴- رک ج ۶ ع ۷۶ ۱۵- دروی
  - اسما از سسر و اندر سن تاران، بحرف دال حاد و ا ی بحرف یونانیان سکلی لام و طیبانیان آن را
  - د ر لام گفته (دسره یا رمساهی نقل کن) و کالید سناسی توصیفی کتاب اول م ۲۰۹
  - ۱۶- کالید سر، آنچه یک سبه گردد و جدا گردد از کاسه سر (رک) ۱۷- ابانی می ماند
- حرفها پس از آنکه بمقتضی شد

نهر (۹) بر سعایرین (۲) دهر از کمال تنختر (۳)، بعظم (۴) روزرقی (۵) شرح نویسند، سعید  
 المجر قتل آن نغد (۶) دهن موشکافس در عروق شعسریه (۷)، بکات باریک بظرد،  
 و از واردات (۸) صمیر بر آورده (۹) و رباطات (۱۰) معانی باریک، اوژار (۱۱) ارباط  
 کشد (۱۲) ما کلات ماشی (۱۳) بر عظام سوسما بیه (۱۴) و عیان (۱۵) حاور سیه (۱۶) مار

۱- عت، موشکافش ۲- ط و، سیمان، ط سیمان

- ۱- درنا و این جمله مأخوذ است از آیه ۱۰۹، که در آن کان المجر مداداً الیه و ک
- ح ۶ همی معده ۲- ح سینه، کسی ۳- معنی ان فعل، دسا دان می بود (رب) ۴- استخوان
- ۵- همانند زوری و عظم زهره Sulfure استخوان است شسته زهره و که در طرف داخل یا در داخل  
 استخوان ماسی قرار داده در بعضی استخوان ها و در جمله ماسه استخوان میخورد (کالندشاسی  
 بوضعی کتاب اول استخوان شاسی ن ۹۵ ۶- هر آنه باه ن کردن در ن آ و آ، پان اول  
 (کلمات الی) (از آیه ۱۰۹ سوره که ن) ۷- عروق سیمان زهره هستند باریکی هو  
 و کبر آری و آخرین استغاث شریک یا نامدای او که هر وقت در ن باریک است و دارای اهمیت  
 فیه لوژیکی همی هستند زیرا که از سلال حیا شام عمل معدن می بین استهال صبه می کند  
 (از کالندشاسی بوضعی کتاب حمام کالندشاسی ن ۵) ۸- ح ۱۰، آجه و آ، ن  
 اصطلاح صرفاً آنچه ردل در آنداز با عرات سیمان، راجع ب (برفتاب) ۹- ح ۱۰، رکه و ر  
 اصطلاح کالند شاسی، ده - او ر نیا ا ام ( کالندشاسی ن ۵) که ن ۱۰، رکه شاسی  
 ص ۲۹۵) ۱۰- ناله در ح است شسته با عت کالندشاسی ن ۱۰، رکه و ر ۱۱- ح ۱۰  
 شاه و عت ا فال استخوان ن، ن ه (از ن و ن اول حمله ناله ا نلم ن) ۱۱- ح ۱۰  
 در نجه می نای است سیمان، که در اطراف سیمان ۱۲- ح ۱۰، سیمان  
 از کله، از آب ابرجای نجه صمیر، سیمان و او اول را صد رده او، ناله و ن  
 ا ن نراه او ن کله ن و او، او ن صمیر، او، ن ناه می ناله ا ن کله کند  
 من نجه ن سیمان و راجر ن سیمان ۱۳- ناله و صمیر کله ن سیمان و حله ن  
 سیمان است ۱۴- استخوانهای کجای Sphenoid حیا نای کجای - حله ا  
 در ن هده تا نصل سنان او، کله ناه ناه و فعال های استخوانهای کله او این سیمان او را  
 او ن استخوان سیمان دکر که ن ح ۱۰، ن ۹۹) لطف افراز ال - ن (نجه) ن  
 حله ن ۱۵- ح ۱۰، سیمان ۱۶- ح ۱۰، سیمان  
 سیمان کله ن حله ن، او ن سیمان کله ن آ ن سیمان کله ن، او ن سیمان  
 همراه ن (نجه ناه)

چندین عدس<sup>(۱)</sup> شرح بگارد و برای عصاوات و معاضل<sup>(۲)</sup>، نَسَح<sup>(۳)</sup> مُعْصَل<sup>(۴)</sup> و مُعْصَل<sup>(۴)</sup> و مُعْصَل<sup>(۴)</sup>  
 «الطَّلُ مِنْ مَاءِ الْمَعَاصِلِ وَاعْدَابُ مِنْ نَهْرِ السَّلَاسِلِ»<sup>(۵)</sup> تدوین دهد، تعریض<sup>(۶)</sup> عربره<sup>(۶)</sup>  
 نَحْصَه<sup>(۷)</sup> ارحم حصاء<sup>(۸)</sup> و یرقان<sup>(۹)</sup> ارچهره رنر قان<sup>(۱۰)</sup> پر داند، و بحسن تحذیق<sup>(۱۱)</sup>  
 و تحذیق<sup>(۱۲)</sup> حنای دابر<sup>(۱۳)</sup> ارطبیعت حورشید، و دواز<sup>(۱۴)</sup> ارسر سپهر دواز<sup>(۱۵)</sup>  
 را دل سارد، و سُقیم<sup>(۱۶)</sup> صمراوی نوآز<sup>(۱۷)</sup> را نستوبیای<sup>(۱۸)</sup> ندانر محدودده<sup>(۱۹)</sup>

۱- عب، العربره      ۲- عب، داره، بو، ط، دار

۱- اسر (افرد الموارد) و سرام برسك (حبه معروف) در (رب) آنرا سكون دال سبط  
 کرده و بنویسد ام اسری است ولی ظاهراً موجب این احصا، موهبی است که از سر مردن  
 ربا حطاب ناسر خود (عدس مالعات فلتك اماره) برای مؤلف است داده و عدس نام مطلق اسر است  
 نه اسری مخصوص ۲- ح معصل منبع اول و کسر سوم، صداندام و هر جای موسگی در اسر جوان  
 (رب) ۳- ح نسحه، آنچه برشك برای شمار بنویسد از دا و ۴- بحسنه،  
 دشوار طوسی که از معارج حوس در مانده باشد (رب) ۵- لطیفان از آن که از میان  
 دو کوه در آید و گزاران از بهر شستن حوس و سرد حمانه اول بدین صورت اعداب من ماء المعاضل در  
 صحیح الامثال صدای آمده است ۶- سنار آب از حاه، سناسر اسر و حیر آن (رب)  
 سرشار، لغز ۷- بوهی است و ایمی که با دروز نور منبر رنگ در سینه و شکم و پست  
 همراه است (بحر الجواهر) ۸- سنگر بره (رب) ۹- بصری است فاحش  
 در رنگ بدن مردی و سماهی سب خربان حطه زرد تا سباه به موس و اطراف آن (فایون من ۱۵ فصل  
 سوم) ۱۰- جاه (رب) ۱۱- سرنگرستن (رب) ۱۲- منك  
 حادی بودن (اس ناب را همانا استعمال کرده است) ۱۳- و هی ارتب ربع است  
 و سسر ربع دائر است و کمر آن لازم (بحر الجواهر) فایون کتاب چهارم حمانه  
 ۱۴- و منبع اول سرگسین سریطی (رب) سرگجه ۱۵- حر حنه  
 ۱۶- و منبع اول و منبع اول و دوم سر بناری (رب) ۱۷- مفصود از اس بناری است  
 حاله است و منسا، آن صمراست که در گوس و بوس استار منباید و چون فارص شود تا ۱۲ ساعت





۱- کتب خان حسن از ارض مواب<sup>(۱)</sup> حای سابی<sup>(۲)</sup> حای العالم<sup>(۳)</sup> حرد  
 انعام مسک الاذواح<sup>(۴)</sup> از راب الهالك<sup>(۵)</sup> حافظ الاحساد<sup>(۶)</sup> را ک رد جسم  
 روح نروح الصم<sup>(۷)</sup> مهر<sup>(۸)</sup> فرای ارا و برا کرد و الادر<sup>(۹)</sup> بلاد<sup>(۱۰)</sup> بلاد<sup>(۱۱)</sup> از  
 ر ورحسن بد مدرس دد رد و الا<sup>(۱۲)</sup> راللماب<sup>(۱۳)</sup> داس! س<sup>(۱۴)</sup> کمندوا و اس<sup>(۱۵)</sup>  
 راحلوة لای الملوك<sup>(۱۶)</sup> حسد و اع جو<sup>(۱۷)</sup> را مرط<sup>(۱۸)</sup> و لب عروسا<sup>(۱۹)</sup>

۲- ع و ط الادرا

۱- ع ط وحسم

۳- ط و الا

۱- رعن مرده رمن مامر ره بی که کما سدا با بی د ان احداث کردا

۲- مسی ۳- همه و بها ارحمله گده ن سبه سب (جمعه) ۴- نگاهارینه

ح بها و مسک الاذواح اسطوحودوس اسب (رک جمعه) ۵- ک ما و د سوده و براب

الهاک در اصطلاح برسکان قدم م سمالعا (مرگ موس) اسب ۶- نگاهن بها

ونام فطر اسب (رک جمعه) ۷- ماه سرج سا سرتک مردم گده مهر گناه سگسک

سج لجاج ری اسب سک و اسن که و دروی کک گر گدا سبه ا د (له سبه برهن مصحح اوی

د کتره بی ح ۴ ص ۲۴۲) ۸- دوسی و اس بی اسب دم د ک سرج الصم که مهر کنا اسب

و ساند اساره صاحب بعلق ان که و به ا د صحت ملول و اسکن دهد (جمعه) ۹- ح

العیم مبر العیم با د حسی سبه و ساه نلوط (جمعه) و بی اشردنا (برهان) از بره سماعی هاسب

(حاه برهان مصحح اوی د کتره من به گناه سب س ک گلاب) ۱۰- سرکت

ارنلا ندون و رواد ۱۱- رنه و برانه رن (برهان) ۱۲- گنا

صحت م مه هله ا ارد (لعد) و الا ا و ک ه ام حوار (برهان لعد) ۱۳- خاص

بی آصیح (لعد) ۱۴- خرده ه ه (لعد) ۱۵- سبک سر ر ان

الحمل سب اسب که د او و حسی اسب (له) ۱۶- رلف عروس و حی ارون

حی انه لم هسه بی (جمعه) و ک ح ۳ همن صفحه ۱۷- اسبه دواک و ان حر سبه

مرسه بهای س بی هم سخته ر ساحتی د ح صبر و نلوط و سار عابا بی می س

(از صحه و برهن) ۱۸- کوب ه (رن) ۱۹- رلعب الملوك همسه

مبار حی العالم ارون و ل ح ۳ و ح ۱۶ ه بی صفحه

تحمیل فرایند، و عروس در پرده (۱) و لفته در در نه (۲) رانموی مُنمائل (۳) فلفلمونه (۴) آرانند  
 پرسد او سبیرا (۵) برور بحداف، شجره رُسم (۶) ساردو کعب آدم (۷) را از دم عسوی (۸)  
 پنجه مریم (۹)، برای دایه جواه (۱۰) از زبان کبلاع (۱۱) دکان حساری (۱۲)  
 گشاید و لسان العصاب (۱۳) ، سا هست دهبان (۱۴) مدح او سرانند،

- ۱- دوائی است که آما کاکج گویند صم آراندها برور هر روز هفت عدد هر رسته که خود  
 هرگز آسب بگردد (برهان) و دوائی است که آما است بمعنی برکت بوصفیه آن یعنی عروس که در حمله  
 است ۲- لغت بر مریمه است بر ری بصفت شسته سرور جان و بارشگر و ما در سر  
 سباز طبع و بندود مصر معروف بر ناسف (جمله برهان) و در آن ابهامی است بمعنی برکت بمعنی آن  
 فرجی در وصف آن که در حمله آن از سرخ دنیا لغت بر مریمه بود ۳- صفت مرعول  
 (ب) با خود صحفه ۴- بی در حد فلفلم (برهان) فلفلمونه اصل  
 در حد فلفلم در فارس بطلمونه (از حاشیه برهان مصحح آقای دکرمین) ۵- بر ما س  
 ام نگاه است که مانده آن با ما و مناه هم بر که آن سمرزنگام باشد و آرا شعرا طبع  
 و لحن آنها بر سب است (هان) ۶- در او با طبا (جمله دایه جواه) ۷- است  
 و سبزی است که در ریاده آرا در آن هر چه بره ما را بر ما بر سرخ ما را بر ری و لغت  
 طبع (جمله دایه جواه) و (حاشیه هان مصحح آقای دکرمین) ۸- با است  
 بعد از آن در کتب معتاد و ما که مورد حد ما با ما را زدی افه بجان مطابیح  
 و معنی حکر (جمله) ۹- دم صمخا است اما با بد آجه و آن را اجابت است  
 از و نه کردن عسب مرد کار او و مناد در معنی بر راه گردیدن آن ۹- نگاه با  
 حوسوی با ام به انگب بود ما سب (۱۰) در هنگام به حما بر آن ام به مناه بود  
 (برهان) ۱۰- مرکب از آن سواه سواه آجه با آنکه سواه بعد  
 طالب الحد (حاشیه هان مصحح آقای دکرمین) ۱۱- آن صفت است بمعنی که  
 حمریان باشد و در آن کتب است (برهان) ۱۱- سواد  
 رهنمای حمال که در آن است آرانند برالمران (برهان)  
 ۱۲- باه با باری موم سب است آن آرا حله که در آن (برهان)  
 ۱۳- زبان شمس در آن است فرود بر سب سب با مادام سب در سر  
 در حقیقت در آن از حمر بر در از بر مناد است حد (برهان) ۱۴- اسم  
 فاسد و صفت خود است (برهان) نام شام است به و هبام است به ۱۵- بران  
 در ری با سب است (برهان)

از نائیر - تدیرس ترناقس (۱) مس (۲) ، مس از حد واد (۳) و در مهارد (۴) مهاردس  
 اُسمرعار (۵) ا اروانه (۶) نری (۷) همعطار ، رحان الحمال (۸) رح (۹) سمان اهرورس (۹)  
 سنا (۱۰) جس ماه پروین (۱۱) ، واربطق شریس ماس (۱۲) شک (۱۳) و " رنگک (۱۴)  
 می شک (۱۵) شرنک ا کمر مسام حکمای دو ان و ا فریح (۱۶) مسک ا اندود در بحمسک (۱۷)  
 کمالش ، و گیل سر به د (۱۸) محارف (۱۹) داسوری حره (۲۰) - سوسان ا فصالش ،

- ۱- ط مهارد  
 ۲- بو ، رح  
 ۳- ط، ماه و پروین ع ماه و ماه ر و ن  
 ۴- ط، سک

- ۱- برنای داسی نادره ری ادره ری بود  
 ۲- نام نسجی است مهلت او کسیده  
 سینه نماه پروین گویند هر دو از نکما رومند (برهان) (رنگ حاسنه مرغان و رنگ جعه)  
 ۳- مغرب رده و از است که ماه پروین نامند گویند سوزون آن دفع رهمار و غریب کند (برهان)  
 ۴- مسدی نام منای مکی است (جعه) و در فارسی معروف است  
 ۵- صبح در حجت اجدان  
 و صبح آ را انوره نامند (برهان) مغرب استرحار صبح او سینه صبح اجدان دیر و دندطم و نایلجی  
 (از جعه)  
 ۶- خیری صحرائی خون قدی از آن بخور کنند هر دوی خدی و گنده ای  
 که در حای نامند بر طرف گردد و وحی بسر (از برهان)  
 ۷- صحرائی نامای نامست  
 ۸- سلججه پوست بر حی  
 است داری و پنهان آن سرخ رنگ و سطر و و مانده دای حسی و هم مسجده است و گرم و حسی است  
 در سوم (از برهان رنگ جعه)  
 ۹- ناح خروس گیل خلوا (جعه) استرعم صبران  
 (برهان)  
 ۱۰- نوسعی و نام داری معروف  
 ۱۱- ما ر و ن حد واد  
 ۱۲- رسه دوی که ناری اصل السوس گویند (ع)  
 ۱۳- سم الفار مرگ موس ارسک (جعه ع)  
 ۱۴- حطل (جعه) رهر (ع)  
 ۱۵- می گمان ندون بودند  
 ۱۶- فرنگ  
 ۱۷- و صبح خورم بر فائنگوی  
 صحرائی (برهان و حاسنه آن هر بل صحرائی (جعه) ارسر بعد مان که رنگهای با هموار و دندانه ای  
 دارد و نلهای آن سینه مانل بر روست و گلبا و تر گبا و دانه های ان مسعمل است (حاسنه برهان  
 دهل همین کلمه فعل از گناه سناسی گل کلاب)  
 ۱۸- دن رسا پروین ججه تر که بر سر بند  
 کل نهد  
 ۱۹- صج معرفه مکسرا اول وضع سوم رسر جرد (ر)  
 ۲۰- صری  
 بقله الحما گناهی است معروف

رای حکم فارون <sup>(۱)</sup> کشتن <sup>(۲)</sup> ، مرصای رمن گر را حر نساون <sup>(۳)</sup> معالج  
 کند، و حلق کریم حطاب حشس <sup>(۴)</sup> با بوانان <sup>(۵)</sup> مجلس را حر ولوس <sup>(۶)</sup> و دسار <sup>(۷)</sup> و معجون  
 عطا <sup>(۸)</sup> بدهد، از <sup>(۹)</sup> باغاب <sup>(۱۰)</sup> حکمایه اس طهر السر <sup>(۱۱)</sup> از کتب الاسد <sup>(۱۲)</sup> پیچیده نماید  
 و از سوغات <sup>(۱۳)</sup> حادفابه اس طهره <sup>(۱۴)</sup> العسخور <sup>(۱۵)</sup> با اصابع فرعون <sup>(۱۶)</sup> ، بمصافیر <sup>(۱۷)</sup>  
 دست بارد <sup>(۱۸)</sup> ، دردمندانه استشمام <sup>(۱۹)</sup> شمیم <sup>(۲۰)</sup> مشموم <sup>(۲۱)</sup> حلقش کند وی عود  
 شود <sup>(۲۲)</sup> و حسنه خانی که مدارا از انماس خوشش خورد هنگام عود <sup>(۲۳)</sup>

- ۱- و ، محس
- ۲- ط ، باوان
- ۳- دسار
- ۴- بو ، از ندارد
- ۵- بو ، ع ، طهر
- ۶- بو نازو ، دست و نازو بارد

- ۱- قنوت <sup>(۱)</sup> و فاسد نمودن <sup>(۲)</sup> فرا از کار رهند <sup>(۳)</sup>
- ۲- فرم رگناه
- ۳- و ، و ، آ
- ۴- ام ، در حکم کاتب (ج) و
- ۵- د کبر معجزه <sup>(۱)</sup> کاتب <sup>(۲)</sup> و کاتب <sup>(۳)</sup> و کاتب <sup>(۴)</sup> و کاتب <sup>(۵)</sup> و کاتب <sup>(۶)</sup> و کاتب <sup>(۷)</sup> و کاتب <sup>(۸)</sup> و کاتب <sup>(۹)</sup> و کاتب <sup>(۱۰)</sup> و کاتب <sup>(۱۱)</sup> و کاتب <sup>(۱۲)</sup> و کاتب <sup>(۱۳)</sup> و کاتب <sup>(۱۴)</sup> و کاتب <sup>(۱۵)</sup> و کاتب <sup>(۱۶)</sup> و کاتب <sup>(۱۷)</sup> و کاتب <sup>(۱۸)</sup> و کاتب <sup>(۱۹)</sup> و کاتب <sup>(۲۰)</sup> و کاتب <sup>(۲۱)</sup> و کاتب <sup>(۲۲)</sup> و کاتب <sup>(۲۳)</sup> و کاتب <sup>(۲۴)</sup> و کاتب <sup>(۲۵)</sup> و کاتب <sup>(۲۶)</sup> و کاتب <sup>(۲۷)</sup> و کاتب <sup>(۲۸)</sup> و کاتب <sup>(۲۹)</sup> و کاتب <sup>(۳۰)</sup> و کاتب <sup>(۳۱)</sup> و کاتب <sup>(۳۲)</sup> و کاتب <sup>(۳۳)</sup> و کاتب <sup>(۳۴)</sup> و کاتب <sup>(۳۵)</sup> و کاتب <sup>(۳۶)</sup> و کاتب <sup>(۳۷)</sup> و کاتب <sup>(۳۸)</sup> و کاتب <sup>(۳۹)</sup> و کاتب <sup>(۴۰)</sup> و کاتب <sup>(۴۱)</sup> و کاتب <sup>(۴۲)</sup> و کاتب <sup>(۴۳)</sup> و کاتب <sup>(۴۴)</sup> و کاتب <sup>(۴۵)</sup> و کاتب <sup>(۴۶)</sup> و کاتب <sup>(۴۷)</sup> و کاتب <sup>(۴۸)</sup> و کاتب <sup>(۴۹)</sup> و کاتب <sup>(۵۰)</sup> و کاتب <sup>(۵۱)</sup> و کاتب <sup>(۵۲)</sup> و کاتب <sup>(۵۳)</sup> و کاتب <sup>(۵۴)</sup> و کاتب <sup>(۵۵)</sup> و کاتب <sup>(۵۶)</sup> و کاتب <sup>(۵۷)</sup> و کاتب <sup>(۵۸)</sup> و کاتب <sup>(۵۹)</sup> و کاتب <sup>(۶۰)</sup> و کاتب <sup>(۶۱)</sup> و کاتب <sup>(۶۲)</sup> و کاتب <sup>(۶۳)</sup> و کاتب <sup>(۶۴)</sup> و کاتب <sup>(۶۵)</sup> و کاتب <sup>(۶۶)</sup> و کاتب <sup>(۶۷)</sup> و کاتب <sup>(۶۸)</sup> و کاتب <sup>(۶۹)</sup> و کاتب <sup>(۷۰)</sup> و کاتب <sup>(۷۱)</sup> و کاتب <sup>(۷۲)</sup> و کاتب <sup>(۷۳)</sup> و کاتب <sup>(۷۴)</sup> و کاتب <sup>(۷۵)</sup> و کاتب <sup>(۷۶)</sup> و کاتب <sup>(۷۷)</sup> و کاتب <sup>(۷۸)</sup> و کاتب <sup>(۷۹)</sup> و کاتب <sup>(۸۰)</sup> و کاتب <sup>(۸۱)</sup> و کاتب <sup>(۸۲)</sup> و کاتب <sup>(۸۳)</sup> و کاتب <sup>(۸۴)</sup> و کاتب <sup>(۸۵)</sup> و کاتب <sup>(۸۶)</sup> و کاتب <sup>(۸۷)</sup> و کاتب <sup>(۸۸)</sup> و کاتب <sup>(۸۹)</sup> و کاتب <sup>(۹۰)</sup> و کاتب <sup>(۹۱)</sup> و کاتب <sup>(۹۲)</sup> و کاتب <sup>(۹۳)</sup> و کاتب <sup>(۹۴)</sup> و کاتب <sup>(۹۵)</sup> و کاتب <sup>(۹۶)</sup> و کاتب <sup>(۹۷)</sup> و کاتب <sup>(۹۸)</sup> و کاتب <sup>(۹۹)</sup> و کاتب <sup>(۱۰۰)</sup>
- ۶- کاتب <sup>(۱)</sup> و کاتب <sup>(۲)</sup> و کاتب <sup>(۳)</sup> و کاتب <sup>(۴)</sup> و کاتب <sup>(۵)</sup> و کاتب <sup>(۶)</sup> و کاتب <sup>(۷)</sup> و کاتب <sup>(۸)</sup> و کاتب <sup>(۹)</sup> و کاتب <sup>(۱۰)</sup> و کاتب <sup>(۱۱)</sup> و کاتب <sup>(۱۲)</sup> و کاتب <sup>(۱۳)</sup> و کاتب <sup>(۱۴)</sup> و کاتب <sup>(۱۵)</sup> و کاتب <sup>(۱۶)</sup> و کاتب <sup>(۱۷)</sup> و کاتب <sup>(۱۸)</sup> و کاتب <sup>(۱۹)</sup> و کاتب <sup>(۲۰)</sup> و کاتب <sup>(۲۱)</sup> و کاتب <sup>(۲۲)</sup> و کاتب <sup>(۲۳)</sup> و کاتب <sup>(۲۴)</sup> و کاتب <sup>(۲۵)</sup> و کاتب <sup>(۲۶)</sup> و کاتب <sup>(۲۷)</sup> و کاتب <sup>(۲۸)</sup> و کاتب <sup>(۲۹)</sup> و کاتب <sup>(۳۰)</sup> و کاتب <sup>(۳۱)</sup> و کاتب <sup>(۳۲)</sup> و کاتب <sup>(۳۳)</sup> و کاتب <sup>(۳۴)</sup> و کاتب <sup>(۳۵)</sup> و کاتب <sup>(۳۶)</sup> و کاتب <sup>(۳۷)</sup> و کاتب <sup>(۳۸)</sup> و کاتب <sup>(۳۹)</sup> و کاتب <sup>(۴۰)</sup> و کاتب <sup>(۴۱)</sup> و کاتب <sup>(۴۲)</sup> و کاتب <sup>(۴۳)</sup> و کاتب <sup>(۴۴)</sup> و کاتب <sup>(۴۵)</sup> و کاتب <sup>(۴۶)</sup> و کاتب <sup>(۴۷)</sup> و کاتب <sup>(۴۸)</sup> و کاتب <sup>(۴۹)</sup> و کاتب <sup>(۵۰)</sup> و کاتب <sup>(۵۱)</sup> و کاتب <sup>(۵۲)</sup> و کاتب <sup>(۵۳)</sup> و کاتب <sup>(۵۴)</sup> و کاتب <sup>(۵۵)</sup> و کاتب <sup>(۵۶)</sup> و کاتب <sup>(۵۷)</sup> و کاتب <sup>(۵۸)</sup> و کاتب <sup>(۵۹)</sup> و کاتب <sup>(۶۰)</sup> و کاتب <sup>(۶۱)</sup> و کاتب <sup>(۶۲)</sup> و کاتب <sup>(۶۳)</sup> و کاتب <sup>(۶۴)</sup> و کاتب <sup>(۶۵)</sup> و کاتب <sup>(۶۶)</sup> و کاتب <sup>(۶۷)</sup> و کاتب <sup>(۶۸)</sup> و کاتب <sup>(۶۹)</sup> و کاتب <sup>(۷۰)</sup> و کاتب <sup>(۷۱)</sup> و کاتب <sup>(۷۲)</sup> و کاتب <sup>(۷۳)</sup> و کاتب <sup>(۷۴)</sup> و کاتب <sup>(۷۵)</sup> و کاتب <sup>(۷۶)</sup> و کاتب <sup>(۷۷)</sup> و کاتب <sup>(۷۸)</sup> و کاتب <sup>(۷۹)</sup> و کاتب <sup>(۸۰)</sup> و کاتب <sup>(۸۱)</sup> و کاتب <sup>(۸۲)</sup> و کاتب <sup>(۸۳)</sup> و کاتب <sup>(۸۴)</sup> و کاتب <sup>(۸۵)</sup> و کاتب <sup>(۸۶)</sup> و کاتب <sup>(۸۷)</sup> و کاتب <sup>(۸۸)</sup> و کاتب <sup>(۸۹)</sup> و کاتب <sup>(۹۰)</sup> و کاتب <sup>(۹۱)</sup> و کاتب <sup>(۹۲)</sup> و کاتب <sup>(۹۳)</sup> و کاتب <sup>(۹۴)</sup> و کاتب <sup>(۹۵)</sup> و کاتب <sup>(۹۶)</sup> و کاتب <sup>(۹۷)</sup> و کاتب <sup>(۹۸)</sup> و کاتب <sup>(۹۹)</sup> و کاتب <sup>(۱۰۰)</sup>
- ۷- کاتب <sup>(۱)</sup> و کاتب <sup>(۲)</sup> و کاتب <sup>(۳)</sup> و کاتب <sup>(۴)</sup> و کاتب <sup>(۵)</sup> و کاتب <sup>(۶)</sup> و کاتب <sup>(۷)</sup> و کاتب <sup>(۸)</sup> و کاتب <sup>(۹)</sup> و کاتب <sup>(۱۰)</sup> و کاتب <sup>(۱۱)</sup> و کاتب <sup>(۱۲)</sup> و کاتب <sup>(۱۳)</sup> و کاتب <sup>(۱۴)</sup> و کاتب <sup>(۱۵)</sup> و کاتب <sup>(۱۶)</sup> و کاتب <sup>(۱۷)</sup> و کاتب <sup>(۱۸)</sup> و کاتب <sup>(۱۹)</sup> و کاتب <sup>(۲۰)</sup> و کاتب <sup>(۲۱)</sup> و کاتب <sup>(۲۲)</sup> و کاتب <sup>(۲۳)</sup> و کاتب <sup>(۲۴)</sup> و کاتب <sup>(۲۵)</sup> و کاتب <sup>(۲۶)</sup> و کاتب <sup>(۲۷)</sup> و کاتب <sup>(۲۸)</sup> و کاتب <sup>(۲۹)</sup> و کاتب <sup>(۳۰)</sup> و کاتب <sup>(۳۱)</sup> و کاتب <sup>(۳۲)</sup> و کاتب <sup>(۳۳)</sup> و کاتب <sup>(۳۴)</sup> و کاتب <sup>(۳۵)</sup> و کاتب <sup>(۳۶)</sup> و کاتب <sup>(۳۷)</sup> و کاتب <sup>(۳۸)</sup> و کاتب <sup>(۳۹)</sup> و کاتب <sup>(۴۰)</sup> و کاتب <sup>(۴۱)</sup> و کاتب <sup>(۴۲)</sup> و کاتب <sup>(۴۳)</sup> و کاتب <sup>(۴۴)</sup> و کاتب <sup>(۴۵)</sup> و کاتب <sup>(۴۶)</sup> و کاتب <sup>(۴۷)</sup> و کاتب <sup>(۴۸)</sup> و کاتب <sup>(۴۹)</sup> و کاتب <sup>(۵۰)</sup> و کاتب <sup>(۵۱)</sup> و کاتب <sup>(۵۲)</sup> و کاتب <sup>(۵۳)</sup> و کاتب <sup>(۵۴)</sup> و کاتب <sup>(۵۵)</sup> و کاتب <sup>(۵۶)</sup> و کاتب <sup>(۵۷)</sup> و کاتب <sup>(۵۸)</sup> و کاتب <sup>(۵۹)</sup> و کاتب <sup>(۶۰)</sup> و کاتب <sup>(۶۱)</sup> و کاتب <sup>(۶۲)</sup> و کاتب <sup>(۶۳)</sup> و کاتب <sup>(۶۴)</sup> و کاتب <sup>(۶۵)</sup> و کاتب <sup>(۶۶)</sup> و کاتب <sup>(۶۷)</sup> و کاتب <sup>(۶۸)</sup> و کاتب <sup>(۶۹)</sup> و کاتب <sup>(۷۰)</sup> و کاتب <sup>(۷۱)</sup> و کاتب <sup>(۷۲)</sup> و کاتب <sup>(۷۳)</sup> و کاتب <sup>(۷۴)</sup> و کاتب <sup>(۷۵)</sup> و کاتب <sup>(۷۶)</sup> و کاتب <sup>(۷۷)</sup> و کاتب <sup>(۷۸)</sup> و کاتب <sup>(۷۹)</sup> و کاتب <sup>(۸۰)</sup> و کاتب <sup>(۸۱)</sup> و کاتب <sup>(۸۲)</sup> و کاتب <sup>(۸۳)</sup> و کاتب <sup>(۸۴)</sup> و کاتب <sup>(۸۵)</sup> و کاتب <sup>(۸۶)</sup> و کاتب <sup>(۸۷)</sup> و کاتب <sup>(۸۸)</sup> و کاتب <sup>(۸۹)</sup> و کاتب <sup>(۹۰)</sup> و کاتب <sup>(۹۱)</sup> و کاتب <sup>(۹۲)</sup> و کاتب <sup>(۹۳)</sup> و کاتب <sup>(۹۴)</sup> و کاتب <sup>(۹۵)</sup> و کاتب <sup>(۹۶)</sup> و کاتب <sup>(۹۷)</sup> و کاتب <sup>(۹۸)</sup> و کاتب <sup>(۹۹)</sup> و کاتب <sup>(۱۰۰)</sup>

و صیدل (۱) از عود (۲) و صیدل (۳) نه بستر آرد ، برای علل آن چون دوائی مرد (۴) کند ، شفا در طلسم ، لا مرد الخکمه ، (۵) گنجه دونه ری آید و خون سه به شمار سه اری و دم رجه سارد ، ریح سرخوش گردد و دندل (۶) صعب دندل شود ، گرفتاران علب دمرس (۷) را طمع بقرشش (۸) از بقرس (۹) بقرس (۱۰) صعب برساند ، و از دندل فلوب أساه (۱۱) از حسن مؤاساه (۱۲) گردد اساء (۱۳) برافشاند ، حکم عملی (۱۴) لیس (۱۵) از لینه (۱۶) دوشد ، ولسان حری ورمی ، روغن لسان (۱۷) از حسب دجته (۱۸) کشد

کانه من لطف افکاره      خول (۱۹) بین الدم و اللحم  
ان عصت روح علی جسمها      اصباح دن الروح و الجسم

۱- و طه، فرماید      ۲- ص، ص، من

- ۱- معرفت حدیث خوبی است خوشبو و معرو      ۲- در کلا سال (رو)
- ۳- ستر سرج و قوی (رو)      ۴- ناسب مالند و حساسیدن (نه)      ۵- نارگسی
- نصف فرمان او را      ۶- در دونه پا و نامها (رو)      ۷- آماسی در دانه در سدهای
- دست و پا (یا رو)      ۸- طیب حاد و ماهر (ب)      ۹- مصناب عمل
- دانشی بعلامات و نشان (رو)      ۱۰- اسب      ۱۱- ح آمی اندوهگین
- مخرو (اعد) رسا (رو)      ۱۲- مصناب مفاصله ناری دادن (رو) همدردی همکاری
- ۱۳- ندی کردن (رو) ندی ندوهای      ۱۴- مفاصل نظری حری آنجه بر نانه آرماس
- ناب      ۱۵- سیر      ۱۶- ناسب (ب) در ستر ستر (رو)
- ۱۷- نلسان نام درجه است در مصر گویند بعد از طلوع شمسی ستری که از آهن ساخته ناسب در مرگه آن درجه فرو بر      روغن از آن در آن سود ناسب جمع کنند و بعضی گویند ناسبها در دمرس رگی که سر رده اند ناسب (برهان)
- ۱۸- آخر و دستور گرفتن روغن آن (در جغه طری و سوم از قسم اول دستور گرفتن روغنها) آمده است      ۱۹- حولان دارن، سالی است

عاقبت نقره ببطرس (۱) سیه زوری و اقسام اسقام (۲) هوزات (۳) گرفتار آمده ،  
بهر طرف که در زمان (۴) نماید درم (۵) و در زمان بیاید و متطقی (۶) که مانند عَضْرُوفِ  
لا اسم که (۷) گسام ، و عرق (۸) عرقوش (۹) عرقوب یمامه (۱۰) آیام و حشایش (۱۱)  
حشایش (۱۲) احلاق و اصل السوش (۱۳) تمام تمام (۱۴) بوده ، نعیه (۱۵) پر عیسر

۱- طه ، یوه ، هوزات

۲- نو ، ندارد

۳- طه ، السواقه

۴- نو ، طه ، السوس

- ۱- ورم و آماس حجاب و ورم دماغ (برهان)
- ۲- ح سقم ، سقاری ۳- ح
- هواره یعنی اول وچام ، یعنی وهلاکی (رب)
- ۴- مص ، گام و دشت برداشتن در
- شاف روی (رب) آهسته ورم رفتن (رب)
- ۵- معروف
- ۶- موامور در برشکی آنکه بدک برشکی نداند (المعجم)
- ۷- عسروی
- دوم ارسه عسروی حجره و آن بگردن آرمیده است براس دهن و بگردن باز پیوسته است و این را  
نام دسب و او را بتاری نامند که کوبند و گوشت فرار آمدن حجره بر سبب زبان داد (دخیره  
حوا و مساهی نقل بعد)
- ۸- ربک (رب)
- ۹- مرکب از عرقوب ، بره طین
- یاقه مردم اس مصل سوم شخص معروف مساهی اله
- ۱۰- مددا به مجمع الامثال، دلیل
- عنوان مواضع عروبه آن مردمی از عمانی است ، برادری حاجت ، رد عرقوب گفت چون  
این سرمانی شود آن مراد چون شکوه برآید برادری و بی شده و فای صد را طلبند  
عروبه گفت مانی تا عوه کرده و خون جوید شد فای انداز تا روزی رخ شده چون روزی سرخ شد  
بخت مصلحه تا لب کرده چون لب دسب کف مانی تا شب ، و روزی و چون برآورد عروبه  
پناه برفت ، آنرا برود مراد اجری دای ، حرم صاف و حد مش تا اشجعی گفت
- وعدت و کمان الحلف مد سجه
- مواضع عروبه احاد عرب
- و تیرت موصی است مردت صامه
- ۱۱- ح حصره ، کلاه سب (ب)
- ۱۲- ح
- حسا ، پس (المعجم)
- ۱۳- ح بی حصره است و از زبان آن بلخ ،
- (رب) و سبب طسبات (ب) تا بران صفا و در اصابه سبب سلب (ب)
- ۱۴- ۱۵- ح
- حی (ب) ، شاف ایست و سبب ما ، مخرج حصر و ورم (ب)
- ۱۵- دسب ار
- حرم و مانی آن حامد دای (ب)

صمیرش و عاء (۹) ایتسون (۳) و قره (۴) و سبب (۴) ، و شیرین کاری اعمالش تشریب (۵)  
 شربت ریواس (۶) ، مکافه (۴) ناس باشد ، و مص از منص (۸) و دارچینی از حارچینی (۹)  
 و ریحیل و گلاب از ریحیل الکلاب (۱۰) ، نارمشناسد ، و ترخومی (۱۱) که از حبه  
 القلب (۱۲) و حلهجان (۱۳) خاطرش ، حر تر (۱۳) تره (۱۵) بروید ، و حقاق (۱۶) صمیر  
 حقاق (۱۷) تجمیرش (۱۸) ، طلمه (۱۹) حدناع الرجال (۲۰) و قاتل ابیه (۲۱) باشد ، و درون

۱- ط ، ح ، ح

- ۱- حور (رب) طرف  
 ۲- دروغ (برهان) زاربانة رومی (برهان)  
 ۳- بهمت ، انکسی ، فرومانگی (رب) و بوی از داحی (رب) ۴- هرزه و بی معنی  
 (برهان) و بویت اندرون حور (برهان) ۵- حوراسدی (رب) پوشاندن  
 ۶- ریا و بفاق و فریب و افسون (برهان) و رسمی مشهور ۷- همه ، عموم  
 ۸- گمان ندان (رب) ۹- حارصی ، شبه ، روی ، موصا (بعفه) یکی  
 از احسان صاعت کمناست و از آن در صاعت نظارد کسات کند ( مفاسح العلوم بعد اعد) و درک ح ۶  
 ص ۶ و درک بعد دین حارچینی ۱۰- گناهی است بسیارمند و کشنده بگ و مرگش مثل  
 مرگه مند و پردی مایل و کم آب و شاخهای او سرخ است (بعفه) ۱۱- مرگه از  
 مرحون = هر دم حونی و بی ناک و درد و اوماش (برهان) = به ، بکره و داروئی است که آنرا هافر قراخوانند  
 (برهان) و بسری خوردنی (برهان) ۱۲- نقطه سماه دل دانه دل مبهه ، سوبده (بعد)  
 حلهجان در کنور آرد حبه القلب داروئی است که آنرا بلا در نامند (انتی) لکن امی برف حطاست  
 و بر آن در حبه الفهم و مر الفهم است به حبه القلب ۱۳- حلهجان القلب حبه القلب (المسجد) سرو آنند از  
 حلهجان دل (اقرب الموارد) و حلهجان نام مره است که آنرا گشمر گویند (برهان از حبهانگیری) دانه کسود  
 و دانه گشمر (برهان از کبر اللمه) ۱۴- گندناه بسری خوردنی معروف و بده نشد در راه بر سار استعمال میشود  
 ۱۵- ناطل، (رب) ۱۶- ح حفه ، طرفی از حوب و حر آن که در وی گوهر و باص حوب و مانند آنها  
 کسود (اروب) ۱۷- حصوت (رب) ۱۸- سحره آمیخته شدن ،  
 پوشاندن چیزی ۱۹- صدو صغه کوچک (بعد) ۲۰- مکر مردان و نام  
 برداشتن است ۲۱- کشنده پدر خود و قاتل است نام گناهی است که آنرا قتل گویند

و درودش مُسْتَبِ (۱) دُرْتَبِلَا (۲) و در دُرُوحِ (۳) عَفْرَبِ، رُوْتِ (۴) رُوِي دِلَا شُوِيش (۵) در دَرَحْتِ  
 دُرُقُومِ (۶) را مَشْكُوفَه آرد، و خُلَابِ (۷) خُلَابِ (۸) آمِيرِش، در كَلْوِي مَرُصَا (۹) بَحَايِ  
 شَعَا (۱۰)، كَارِ شَعَايِ (۱۱) سَكَايِ (۱۲) لَمَايِدِ (۱۳)، در نَاعِ و رَاغِ مَا نَسْتِ حُرْمِ (۱۴)، هَمِيْشَه  
 حُرْمِ و بَحْمَايَتِش هَر مَبِيْرِعِمِ (۱۴) سَبِيْرِعِمِ بُوْدَه، حَا حُ التَّسْرِ (۱۵) فَا رَعْمَالِي سَا مَه مَرُوقِش  
 اَهْ كُنْدِ و مَادِرِ دَهْرَسِيَه پَسْتَانِ (۱۶) اَرِ پَسْتَانِ سَبِيْسْتَانِ (۱۷)، شَرِ كَاهِرَانِي دَر كَامِشِ دُو شُدِ  
 و هَر مُتَحَمِي (۱۸) كِه مَنَحْمُ الْهَضَلِ (۱۹) و مَنَحْمُ الرِّشَادِ (۲۰)، و اَوْحِ سَمَاءِ تَرْدِ (۲۱)

۱- شَعَا  
 ۲- عِبِ دَرِيحِ، نُو دُرُوحِ ۳- عِبِ  
 ۴- نُو، كُنْدِ ۵- نُو، سَبِيْرِعِمِ، و، مَبِيْرِعِمِ  
 ۶- عِبِ، حَا حُ التَّسْرِ ۷- طِ، دُو اَوْحِ

۱- سَمَكَا (ب)  
 ۲- سَبِيْرِعِمِ، سَبَلَا، حَا حُ مَعْرُوفِ، كِنَاهِي اَبْتِ (ب)  
 ۳- مَبِيْرِعِمِ دُرُوحِ، اَنْ دُو اَوْحِ شَعَا مَعْرُوفِ، مَدَا  
 ۴- دُرُوحِ، مَبِيْرِعِمِ حَا حُ التَّسْرِ (ب)  
 ۵- مَعْمَلِ لَمِي  
 ۶- دُرُوحِ اَبْتِ، دُرُوحِ كِه لَمَعَا كِنَاهِي اَبْتِ  
 ۷- كَلْوِي  
 ۸- كَلْوِي، (مَرُهَانِ) ۹- حُ مَرُوعِ، مَعَا ۱۰- سَمَاءِ  
 ۱۱- شَعَا رَاغِ هَر جَسْرِي (ب) اَبْتِ  
 ۱۲- كَلْوِي ۱۳- حَا  
 ۱۴- حَا حُ التَّسْرِ، دُرُوحِ كِه مَبِيْرِعِمِ، هَر مَبِيْرِعِمِ مَرُوعِ، حَا حُ اَبْتِ (مَرُهَانِ) ۱۵- حَا  
 ۱۶- سَبِيْرِعِمِ، كِنَاهِي، سَمَاءِ (حُ ۱۹ حَا ۳۱) ۱۷- نَالِ كَرَكِ (ب) كَلْوِي حَا حُ التَّسْرِ  
 ۱۸- حُرْمِشِ، كَلْوِي حَا حُ التَّسْرِ، رَكِ اَبْتِ مَرُوعِ مَرُوعِ كِنَاهِي اَبْتِ (ب) حَا  
 ۱۹- كِه مَبِيْرِعِمِ، دُرُوحِ اَبْتِ، دُرُوحِ اَبْتِ، هَر لَمَعَا، كِنَاهِي اَبْتِ حَا حُ التَّسْرِ (ب)  
 ۲۰- مَعْمَلِ اَبْتِ، حَا حُ اَبْتِ، دُرُوحِ اَبْتِ، شَرْمَا اَبْتِ، لَرِيحِ، مَرُوعِ دُرُوحِ اَبْتِ، مَرُوعِ  
 (مَرُهَانِ) و كِه حَا حُ التَّسْرِ ۲۱- اَفَا اَبْتِ مَعْمَلِ اَبْتِ حُرْمِشِ اَبْتِ حَا حُ التَّسْرِ  
 ۱۹- مَعْمَلِ مَرُوعِ، اَبْتِ، مَعْمَلِ اَبْتِ، دُرُوحِ اَبْتِ (ب) اَبْتِ حَا حُ التَّسْرِ  
 ۲۰- اَبْتِ، مَبِيْرِعِمِ (ب) ۲۱- مَكَا حَا حُ التَّسْرِ



را کویک فرداً الاعراد (۱) و در اموشکافی صباغ<sup>۲</sup> کتله (۲) و در احتر شناسی هر مس (۳) کتله (۴) بوده، علم حکمای فلاسفه راسه (۵) شمارد و «پتلیئوس»<sup>۳</sup> (۶) را روم نطلان بر صفحه تئوریم (۷) شهرت رید و کوشاز (۸) را چون کوس یاز گوشوار در گوش کشند و فاجر (۹) شاگردش شاگرد (۱۰) و شاهی (۱۱) بحاکمیش فاجر (۱۲) باشد و رای محسطی (۱۳)

۱- ط، دواج                      ۲- عب، در                      ۳- ط، صباغ  
 ۴- نو، ط، پتلیئوس

۱- کویک فرداً الاعراد شماره‌ای که در خانه راسه میباشد (کنور)                      ۲- حاق،  
 ماهر و در مثل آرد لایتم صباغ کله (هج)                      ۳- بعضی او را معسر و بعضی رب النوع (قطارد)  
 دانسته‌اند و بعضی سده هر مس فانی شده‌اند و گروهی گویند ادر مس سحر است و صحیح آن است که این  
 کلمه یونانی و عربی از مس است و از مس قطارد بود (معلقات برهان)                      ۴- گروه مردم (رب)  
 ۵- و خردی (رب) نادانی                      ۶- Claude ptolmee از فلاسفه یونان و فیلسوفی حوره علمیه است که در  
 و صاحب کتاب المحسطی که طریقه اورد همت مسی مرمز کر سمر و حر کات افلاک و فخرش در دهم میلادی  
 فاطح بود وی در حدود ۱۶۸ ب م سن ۲۸ سالگی در گذشت (سرخکب من ۲۷ تاریخ علم ص ۱۱۷)  
 ۷- راسه کردن و در اصطلاح معنیان معوم کویک بند موضع او باشد از اول حمل بر یونانی (کنور)  
 حساب یکساله معنیان که بر او راهی نویسد و معروف است                      ۸- گوشوار محسطی، کتاب احوال حسن گوشوار بن یان  
 ناشهری از مردم گیلان و از مساهر معنیان و فلکنان، صاحب محمل الاصول و در نسخه دوم قرن چهارم مبر رسیده است  
 (بر حقه مسوطی او در معلقات چهار مقاله مکتوبش آقای دکتر محمد معین (صفحات ۲۶۱-۲۷۱) آمده است  
 ۹- سنا و سحر طاهر آماند دانشمندی در علم نجوم و فال دانست                      لیکن «اسع سنا و چین کسی را سنا هم  
 ۱۰- سپاسگرار                      ۱۱- نظامی عروسی در مقدمه مقاله نجوم (علم نجوم) از شرایط معوم  
 مطالبه حد کتاب را لازم دانسته است از جمله جامع شاهی (چهار مقاله صحیح آقای دکتر معین طبع دانشگاه  
 ص ۱۱۳) مؤلف الدرر معین (الجامع الساهی) این کتاب را تألیف احمد بن محمد بن عبد الحلیل سعری  
 دانسته و گویند اصلی از این کتاب را که در ۱۲ باب معدود مروج و در علم نجوم است در ایران دیدم  
 (الدرر معین ج ۵ ص ۵۹) در معلقات چهار مقاله در این مورد توضیحی داده شده است، لیکن آقای دکتر  
 صفا در (تاریخ ادبای ایران) آرد او محمد احمد بن محمد بن عبد الحلیل سعری معوم و ربایعی دان  
 ضمیمه حاشیه در صفحه بعد

آرایش، تمائیل (۱) مُثَلات (۲) افلاک را مُبرهن (۳) ساقِد و ذهن هندسه گشایش  
 مشبهات (۴) متشابهات (۵) را، از تساویر (۶) و نحوامل (۷) و جوزهر (۸) و  
 ۱- جواهل.

- ۱- ح مثال، صورت، پیکر. ۲- در التفهیم آورد: سطح منطقه البروج همه
- کرپهای ستارگان سیاره را همی برد و بهر بکره‌ای دایره‌ای کند موازی مر منطقه را، و آن دایره،
- فلك مثل آن ستاره است و مثل از آن جهت نام کردند که او را موازیست و در سطح اوست و مرکز هر
- دو یکی است، پس مر مثال اوست... (التفهیم ص ۱۱۶).
- ۳- اعم، مستدل، نادلیل،
- اثبات ۴- ح مشتهبه، مانند. ۵- ح متشابه، هدائنده، مانده، ماندهم
- ۶- ح تدویر بیرونی نویسد فلك تدویر فلکی است خرد و گرد بر گرد زمین است همچون فلك
- اوج، ولیکن زمین از میان او بیرون و ستاره در محیط او حرکت کند که او را است خالصه. (التفهیم ص ۱۲۲)
- ۷- ح حامل، فلك حامل فلکی است همچون فلك اوج، مرکز او بیرون از مرکز عالم، و سطح او سطح فلك
- حایل است و فلك التدویر را همی برد، چه فلك مرکز فلك التدویر مر محیط او سوی توالی البروج
- همی رود. (التفهیم ص ۱۲۲-۱۲۳).
- ۸- معرب کوزهر. فلك اول قمر که بمرله مثل او
- می‌باشد و هر يك از عقده رأس و ذنب را بر گویند که محل تقاطع فلك حامل و مثال قمر است (ص)
- و رجوع شود به التفهیم ص ۱۲۲

بفیه حاشیه ارضیة قبل

- مر ریک (م - ۱۱۴) با ابو جعفر احمد بن محمد صفاری و عضدالدوله دیلمی معاصر بوده است. از حطه
- آغاز او الحامع الشاهی (است) که آنرا حاتم عضدالدوله دیلمی نوشت (ح ۱ ص ۳۳۸ طبع دوم) طبق
- این مدارك شاهی وصف کتاب است به نام شخصی و ظاهراً مؤلف هنگام مطالعه چهارمقاله بقسامی محمد
- الاصول نو شمار شاهی را نیز مؤلف جامع دانسته است ۱۲- ازیبده، بحر کسده
- ۱۳- نام این کتاب در اصل (معنی ترنس عظیم) است مترجمان و نویسندگان عرب آنرا بلخرف صریب
- (المجسول) نامیده اند پس این کلمه معرب برنامهای اروپائی رفته و در فرانسوی Almageste شده.
- این رساله در علم نجوم و تصویف نظالمیوس است (حواشی برهان مصحح آقای دکتر مبین)

مایل الأوتاد (۱) وزوايل (۲) ذابيل کنند (۳) ، بجودتِ طبعِ ناقص (۴) فـكـة (۵) فلك را درهم شکند ، و عذو (۶) را بطوقِ تطروق (۷) گردن آراید ، و بر فرقِ قردان (۸) پای تقوق (۹) ساید ، « فلأقسامهم بمواقع النجوم . وإنه لقسّم لو تعلمون عظیم » (۱۰) گروکب (۱۱) طالعش « آنکدُ من تابی النجم » (۱۲) ، و اختر اقبالش نمودار « ادبار النجوم » (۱۳) بوده ،

۱- یو ، عت ، نو : ک کوکب .

۱ و ۲- منطقه البروج را بدوازده حشر یا هوار تقسیم کنند و هر قسمی را بتی خوانند و از این بیوت چهارخانه را ارتاد گویند ، چنانکه خانه اول را که مرافق شرقی است و مدعارب و خانه دوم را که بر نصف اعلاهی دایره نصف النهار است و قد السماء و خانه چهارم را که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است و قد الأرض خوانند و این چهار خانه را اوتاد ارمه نامند ، چه مدار احکام بر اینهاست و اقوی بیوتد و هر یک را بیت اقبال و مبدأ کون نامند و خانه دوم و پنجم و هشتم و یازدهم را مائل الأوتاد خوانند ، از جهت میل هر یک و مبدأ محاور خود و این چهارخانه در درجه میانه از قوت آمد و خانه هفتم و نهم و ششم و دوازدهم را مائل الأوتاد گویند ، سبب زوال هر یک از اوتاد مجاور خود و این چهارخانه اصعب بیوت اند و آنرا بیت ادبار و مبدأ روال گویند (از حاشیه کتوز و دیک التفهیم ۲۰۵-۲۰۶)

۳- خیر مشتبهات متضادات . ۴- روشن ، تاملان ، مهر و خسته (بعد)

۵- ستارگان کرده آنده سپس سماءک رامج . (رب) . صورت ششم از صور شمالی کاسة الییمان (بعد) صورت ششم از صور شمالی است و آنرا اکلیل خوانند و عامه مردم کاسة الییمان نامند (از التفهیم ص ۹۲)

۶- دوشیزه مکر و هدرا نام برج سبیل است و آنرا خوشه ، خوشه سپهر ، خوشه چرخ ببر گویند (رک بعد) . ۷- کردن بندپوشیدن (رب) در کنوز این کلمه فرما سرداری

مصی شده و هر چند مناسب تر است اما مأخدی برای آن دیده شد ۸- دو ستاره روشد

بر سینه دپ اصغر (التفهیم ص ۱۰۰) ۹- بر مری . ۱۰- پس سو گند و صبحورم

بمواقع ستارگان و همانا آن سو گندیست ، اگر بدانید ، بزرك (آیه ۷۴-۷۵ سوره واقعه)

۱۱- ستاره ۱۲- منحوس تراز دبران ، مثلی است رک (مجمع الامثال)

و در این منزل چهارمست از منازل قمر (التفهیم ص ۱۰۸) و تالی النجم را تمام النجم ببر خوانند

۱۳- پشت کردن ستارگان و مأخود است از قسمت اخیر آیه ۴۹ سوره الطور و مقصود از ادبار النجوم در صارت ، بداختری و بی ستارگی است

همیشه از کلسهٔ درویشان (۱) در بوره نماید، و ساکُ الماء (۳) آب روی عرش برود  
 در آن (۴) در آدنارش (۴) کوشد، سماکُ اعراف (۵) نطس (۶) او رامج (۷) شود، و  
 مُسکُ الاعمه (۸) نامذاه (۹) او مُطلقُ العنان (۱۰) گردد، حه (۱۱) و نه (۱۲) سم سم  
 بحر بعث (۱۳) گمند، و راقص (۱۴) برقص پای رهروش گوید

۲- عب، اعراف

۱- عب و دران ط و دران

۴- ط، وجه

۳- عب، و، ندارد

۵- بو، سم

۲- برنده آب

۱- کلسهٔ میمان، صعه المساکین ریح ۵ ص ۱۰۱

صوری است از صوردهای مطلقه الروح که برهم مجسمان صو... که دره ای است...  
 آن از آن هم برود (از القیم ص ۹۰) برح دلو دلو (آمد)

۳- ساء

است بر رگ و روس و سرخ گوی بر آن جسم کاه که وی مرو پاده (القیم ص ۱۰۸)

۵- ساره ی ا یح و آن ساهای  
 - مدحی عرب ساه وری (آمد)

بر رگ و روش است بر امر سماک امج و برد آن هیچ ساه است (از القیم ص ۱۰۱)

بر این صاب العس و ریح او دوستانه است از صورت حانی (القیم ص ۱۰۱)

۸- صورت دواز هم از صورهای معالی... که... در کتابها

(القیم ص ۹۲) مبینه العنان صاحب المعر حامل العنان القامد (ک ۱۰)

۱۱- ساء

۱۰- صان ساهه ا از

۹- آرا

۱۲- ادها ا هان

وجهه العوا صورت حیا هم است از صور معالی

۱۳- حره حره

فلک صورت سوم از صور معالی است (آمد دین ساء)

هان

۱۴- قص کشده و اوص م ساهان

بوساندهن

است (گنور)

صلب<sup>۱</sup> در عداوتش تصلب<sup>۲</sup> و در<sup>۳</sup> ، منطقه<sup>۴</sup> (۴) الحورا (۴) نطاو (۵) حصو و هتش  
 ر کمر بند و فرن الثور (۶) سر مطاط (۷) پش آرد ، سهم (۸) به در حماش رند ،  
 سینه (۹) گردان بلاش افکند<sup>۴</sup> ، عصاب (۱۰) بمماش عفاه (۱۱) افرازد رمانا (۱۲)  
 بر حرمش عیش رنانه<sup>۴</sup> افروزد ، اندالاندن (۱۳) و عوص العائضن (۱۴) و در هر  
 الداهر (۱۴) ، احمر دولمش در حاق (۱۵) نطاو (۱۶) ، وساره اقبالش در عین احتراق (۱۸)  
 و ده این سب ورد زبان خواهد کرد که<sup>۵</sup>

۱- بو ، طب ۲- ط ، و مطعه ۳- عب ، امکنده  
 ۴- ط ، رمانا ۵- که ، مهار بو

- ۱- فلکی مررگه ارمو که حیوی که ارجهار ساره سناو در حسان که طور منظم فراد  
 گرفته اند مرکت سنده و هب ساره رنگ که بوی اذک دارد (لعد) و هس (لعد بن نواب)
- ۲- سحی کردن (رب) بافساری اسفامب ۳- کمر بند و رک ح ۴
- ۴- یکی از صور حیوی آسمان صورت مردی قام بنو کرسی منطقه ای سینه و سینه سیری جمال انداخته  
 و نسبت راست صناعی بالای ستر گرفته و دست خب در آستن کشیده (ب) منطقه الحورا سب مساره  
 کمر بند حور است و آرا نطاو الحورا نظام علم نظم الحورا ففاز الحوراء نامند (حاشیه الفهم  
 ص ۱۰۵ مصحح آقای هیا ب) ۵- میان بند مردان (رب) و در آن اینها می
- است بمعنی مصطلح نطاو در علم هیا ب رک (الفهم ص ۱۴۰) ۶- شایع گاو  
 و نور نام برج دوم از مروج دوازده گاه است ۷- معنی باب معافله ساج و دن
- ۸- مر و صورت شایردهم از صور شمالی است (لعد) ۹- کسی و نام صورت  
 هشتم از صور حیوی است (لعد) ۱۰- بر خه معروف و صورت شایردهم است از صور  
 شمالی (لعد) ۱۱- حوی سر کج که میان حرم را منکس حوگان (رب)
- ۱۲- منزل شایردهم از منازل همر و صحیح آن ربانی است حناکه و الفهم ص ۱۱۱ و رب آمده  
 است ۱۳- همیشه بنویسه دائماً ۱۴- وسط حری  
 (رب) ۱۵- و هبج و کسر اول مر آحرماه ناسه سب احبر از ماه نا آحرماه  
 که در در آن نهان نامند به در نامداد و نه در سما نگاه بنظر آند (رب) ۱۶- معنی باب  
 افعال سوحن و رک ح ۷ ص ۷۱

کوکب بحث مرا هیچ مسح نشااحت

نار از مادز گستی بچه طالع رادم (۱)

وهر متحیمی<sup>۳</sup> (۳) که خرقاء ذات سقه<sup>۴</sup> (۴)، و حطوط حمیش خرب (۴) و جوسب را طرفه بوده، حور (۵) از حوراء<sup>۶</sup> (۶) و شعر (۷) از شعری (۸)، نار بشناسد، و چون از آسمان پرسند<sup>۵</sup> از سماں سخن گویند و چون از فلک (۹) گویند از فلک<sup>۱۰</sup> (۱۰) جواب دهد، دانمأ (۱۱) کردون<sup>۷</sup> (۱۲) دون وار، از سپند (۱۳) نجوم مجمره (۱۴)

- |   |   |
|---|---|
| ۱- بو، نه از، عب مرد  | ۲- بو، متحیمی   |
| ۳- بو سغه   | ۴- عب، ط، حوررا از حورا بو، حورا حورا                 |
| ۵- بو، پرسند  | ۶- ط، فلک   |
| ۷- دون دون بو   | ۸- بو، دون دون بو                                     |
| ۹- فلک  | ۱۰- فلک   |
| ۱۱- سم از حافظ است  | ۱۲- آقا ذات فعل ساره شمسی و روم                       |
| ۱۳- معنی (رو) ولی دره از وی معنی صلی با فعل نکا رفته است یعنی آنکه خود را مسح نماید و نباشد | ۱۴- خرقاء مؤنث اجزوی ری که ل و اذان و سغه آسگی و د سه |
| ۱۵- کار بود و آن میل برای کسی را که نادانی می داند که (رو) محمه الالهال مندانی              |   |
| ۱۶- معروف و نام روح هسه از دوازده روح   | ۱۷- گردو  |
| ۱۸- روح سوم از دوازده روح و یک روح ۴ هر ۱۰۳   | ۱۹- حد  |
| ۱۹- ساره ا ندن نام خوانند یا شعری معانی تا شهر که در دهان کلب الحیا است                     | ۲۰- حرای ساه  |
| ۲۰- یا صعبا که در کتاب ا ب (الطیوم ص ۱۰۵، حاشیه ص ۸۷ تا ۷۷)                                 | ۲۱- ص ۱۰۰   |
| ۲۱- آسمان   | ۲۲- ناد سغه خرقاء سماں                                |
| ۲۲- سم بو امیافه  | ۲۳- جرح سپهر  |
| ۲۳- کتانه از جادوسب   | ۲۴- لبند معروف است و                                  |
|   | ۲۵- عود سپهر (ب) معصه کردان                           |

گردان برم عشرش بوده از ورم (۹) کمر (۲)، اورا حلوه دُا بن<sup>۱</sup> (۳) دهد سعد بن (۴)  
 بمساعدش ساعد (۵) نارد<sup>۲</sup> (۶) ، رحمن (۷) تحصن حائش<sup>۳</sup> بردارد<sup>۴</sup> ، نائت الکرسی (۸)  
 در کرسی<sup>۵</sup> رفعتش بساند ، کلب الحمار (۹) بیاسای آسایش<sup>۶</sup> ، (کلهم اسط دراعیه  
 باوصف) (۱۰) گوید رأس، سر بلندش<sup>۷</sup> جشد، دنب (۱۱) عده (۱۲) از کارش گشاید،  
 قلب (۱۳) بلندارش آید ، حبه (۱۴) حمن سای سارس گردد

همسه حرح ملوفری مع خصوص ر سر داهشوران مکوف، آحه است<sup>۷</sup> ،

۱- و ، دلغی ۲- عب ، باز دهد ، بو ، نارد ط نارد

۳- عب ، حاس ۴- ط ، بردارد

۵- و ط ، کرسی ۶- عب ، بلندس

آحه است ، بو ، نکو افر احه است ط ، نکو فر احه

۱- آمان اد ۲- صعود بالندن باز نکمر در کوراس حمله درم کسه صمط

۳- جانوری است در نایی که عربی را بحان دهد در دریا (رب) حیوانی در نایی است

که صورت مسلک ناز کرده است (کمر) و بر دلغی صورت هفتم است از صورهای شمالی صلب (اعد

دل و اب و الفهم ص ۹۲) ۴- مسری و رهه ۵- نارد ۶- ناز کند

۷- رحل و مریح ۸- صورت دهم از صور شمالی و آن شکل ری است سسه

و حتی ر کرد انسر (الفهم ص ۹۲) ۹- مسکه در رگه ،

کلب ؛ که رو آن صورت نهم از صور حیوانی است (اعد دل و اب و الفهم ص ۹۴) ۱۰- (و)

مسکه آنان (احباب کهف) گسوده است دو دست خود را تا سائۀ در خار (سوره کهف آ ۱۷)

۱۱- راس نقطه قاطع شمالی فلک ما ا است تا سطح مسطحه البروج و در نقطه قاطع حیوانی آن در

(الفهم ص ۱۲۲) دل ۸ ص ۱۰۰ ۱۲- کمره ۱۳- دل ، و

مرل هج هم است از منازل فخر و آن سازه است سرخ و حسان و منجذاز او را سربس مریح اندر

عرب نام کند (الفهم ص ۱۱۹) ۱۴- نه ای و ام مرل دهم است از

از فل فخر و آن حبا سازه است پس نه ده پاده از شمال سوی جنوب (الفهم ص ۱۰۹)

و حرگاه دولت برای<sup>۱</sup> بیهران افراسیاب (۱) کالج (۲) حاکماری (۳) حر بر کالج (۴)  
عزت اهل کمال بر مرد، و در این بحر حو بحر و طوفان حوادث، حر بطوفان (۵) سرای  
ارباب دانش<sup>۲</sup> صحرد

سامه بشمار قصاب (۶) گر دون، اگر عالی و (۷) گر دون، پیوسته در راسته بازار  
جهان آزار راستان (۸)، ر بوسند (۹) و متاع<sup>۳</sup> ر بون (۱۰) راطالاب و ر بون (۱۱) همام<sup>۴</sup> (۱۲)  
عالی همم (۱۳) مستغرق<sup>۵</sup> هموم (۱۴) همومند (۱۵)، و عموم همومند، مستطیل<sup>۶</sup> (۱۶)  
عمام (۱۷) عماء (۱۸) عموم (۱۹)

چهره حب نقاب (۲۰) نقاب (۲۱)، در نحت نقاب (۲۲) حماسه، و طائر<sup>۷</sup> احوال

۱- ط، بر سر                      ۲- عب، داش، ندارد                      ۳- ط،  
عطاء                                      ۴- ص، عام                      ۵- بو، ص، این کلمه را ندارد  
۶- و، متصل                              ۷- عب، و ظاهر

۱- بر آورده رده                      ۲- ازان (رها)                      ۳- م اب  
۴- بر کعبه عمارت بلند (رها)                      ۵- بُرد بُردان  
(ب)                      ۶- ج هه سه اول، بنای بُرد بر آ، ده (ب)                      ۷- ا  
۸- ج اسر دست                      ۹- ن، اع (ها)                      ۱۰- صانه  
۱۱- اب (رها)                      ۱۲- م ردا  
۱۳- ج هفا هف                      ۱۴- صاه با آب  
۱۵- ج هم ا                      ۱۶- ا ه آ ه  
۱۷- ج سعاده اب با آب، (ب)                      ۱۸- ک  
۱۹- ج ه                      ۲۰- مردت اب با آب ه ده  
۲۱- باه و جب که با اس (ب)                      (ب)



گروه یثقات (۶) در مؤنقات (۴) دهر، مرخول (۴) احوال (۴) حفا (۵) مدام (۵) ، حصص (۶) و عیش (۷) باعم و فراغت (۸) ، و راج (۹) و عسرت (۱۰) مهیا بهر کنار (۱۱) اسب ، و مدام (۱۲) حصص (۱۳) و عیش باعم (۱۴) و فراغت (۱۵) ، و راج (۱۶) عسرت مهیا (۱۷) بهره کنار (۱۸) دست قصا (۱۹) دانعا گره از کار و مانه گساده و رما (۱۹) به گساده (۲۰) و دوران همیشه نکام جاهل و فرارانه گشت و دمی ارمانه گشت<sup>۱</sup> و قسمت اسبای دهر از فلک رباد شد ، و قسمت ما فلک را ر باد شد (۲۱) و هر کس از بحالستان روزگار دامن دامن ، برچند و<sup>۲</sup> روزگار ارمان دامن برچند (۲۲) در این طرف<sup>۳</sup> رمان (۲۳) هر کاسه لیس (۲۴)

۱- ط ، نو و احوال	۲- ط ، مدام	۳- و اعم
۴- نو ، ندارد	۵- ع ، گساده و ، رمان گساده	
۶- ع از رمان ، گشت	۷- ط ، و ، ندارد	۷- و ، طرف

- ۱- ح همه ، مو د اطه بان زانه گو  
 ۲- ح موبه هلاله کنده  
 ۳- ای سینه (زب) معنی در دام  
 ۴- افلاک گردشیا (لعد) حصص محسان  
 آن کلمه را حصص معنی کرده اند حیرتست که صنادار و حوالی صد گاه چون صد کس ، با کسی صد گاه آنها برود انبوی لکن مدرکی برای آن نماند  
 ۵- همه  
 ۶- سب و  
 حواد داسی (زب)  
 ۷- ریک ح ۲۶ ص ۱۳  
 ۸- امکناسی وی آرامی (زب)  
 ۹- عم  
 واندوه سار (برهان)  
 ۱۰- سگی، دسواری (زب)  
 ۱۱- روزگان ح  
 کسر، بررگا  
 ۱۲- سراب  
 ۱۳- و آسبای (زب) حوشی  
 ۱۴- عس باعم، و گای فراغت و سکو  
 ۱۵- آسودگی، آسوده حالی  
 ۱۶- سراب  
 ۱۷- گوارا  
 ۱۸- آن نام زامه ما معنی سب و جهر نکا رده اسب و برهان آن صحیح  
 را گویند که چون و صاف و مسرم و اول آن از صحرا جهت فروحص من آورد ( که طمانش برهان صحیح  
 آفای و کسر معنی)  
 ۱۹- سوارها با کون سکو و از اول روز کنار بنادان و اعراض او از  
 دانان و و از انجا شکا ب آید معنی صحیح و سنده اسب  
 ۲۰- از بکرد بگسود  
 ۲۱- ارمان مند، فراموش شد  
 ۲۲- دامن برچندن ، اعراض کردن روزگردان ، رله  
 صحب کردن  
 ۲۳- دو ، ، روزگار و در آن امهانی اسب معنی اصطلاحی کلمه د علم جو  
 ۲۴- دون حص ، حالوس، گدا (برهان)

تمام (۱) \* اقم من الر حاح \* (۲)؛ ار دور (۳) کاس (۴) \* جداء (۵) چرخ مسابلی و دهر کاسه  
 گردان (۶) حر می خرمی موشد و هر دو نلس (۷) احس (۸) من الثعاش (۹) آر دل (۱۰)  
 من الثعاش (۱۱)؛ ار نغاس (۱۲) ملاس (۱۳) دنا، حر حر و دسا و نرد (۱۴) \* م م (۱۵)  
 پیوشد

هر خا احمقی اسب ار حمو (۱۶) هوش زبای \* دولب، مسب آمده، چهره حال  
 را نار و رعش \* محلی (۱۷) \* محلی (۱۸) و \* محلی (۱۹) باند، و هر کجا امان اسب ا عش  
 امله (۲۰) فرس گشبه قدرس (۲۱) \* معلی (۲۲) و قدرش \* معالی (۲۳) باشد کدام جاهل  
 ندبل (۲۴) شمع العمل (۲۵) اسب که د صناح (۲۶) و رواج (۲۷) ا خاطر معراج (۲۸)

- |  |                         |                                  |
|--|-------------------------|----------------------------------|
| ۱- ط، کاسه   | ۲- ص، گردون             | ۳- بو، هوس                       |
| ۴- ع، زبای   | ۵- ع و محلی             | ۶- ع، دازد                       |
| ۷- محاب حمده که گره کاس جاب مسه به خرج مسا اسب                     | ۸- دست بر فر مانبر      | ۹- سب ه جاب (ب)                  |
| ۱۰- سب ناکس  | ۱۱- مردم و مانه ناک (ب) | ۱۲- ج همه نرا مانه ص سب، سلو (ب) |
| ۱- جامه خط ا (ب)   | ۱۵- آ اسه ب نر (ب)      | ۱۶- راب                          |
| (ب)  | ۱۸- آ اسه م ب           | ۱۹- سب                           |
| ۲۰- راب ناک ر ب نانا مصل (ب)                                       | ۲۱- ه راب               |                                  |
| ۲۲- در حس جوسان حد سنده ناک فلان و حوس اسب معنی ک ا اما ب نانا نای | ۲۳- طند                 | ۲۴- اسب                          |
| ۲- ناکه وجوا (ب)   | ۲۵- ک ا                 |                                  |
| ۲۷- سامنا م  | ۲۸- ا مان (ب) ا         |                                  |

قوافیر (۱) راح (۲) راحب (۳) راحه (۴) سمدار د<sup>۱</sup> و کدام فاصل بر دل (۴) شسع (۵) العفل<sup>۲</sup> که در اتمام راح (۶) زدگی، ار عن (۷) حسرت اسك ار عن (۸) مم راح (۹) حی از د<sup>۳</sup> اربان رما، ر و ب (۱۰) یلسد را رز و ب (۱۱) نلد (۱۲) مفصل دهند، ور خاب (۱۳) ممام (۱۴) را احر راب (۱۵) طمعام (۱۶) دریائے ساوی همد، و ممام (۱۷) ادل (۱۸) رار ممام (۱۹) ادل (۲۰) ادل (۲۱) شمار د، و ملیح (۲۲) را از ملیح (۲۳) و مسیح (۲۴) را از مسیح (۲۵) فرقی نگدارد

۲- ط سسع العفلس

۴- ط ربوب

۱- ط، می آورد

۳- ط ربوب

۵- بو، ز خاب

- ۱- الفافوره مائه الفوافیر جمع (مهدب الامسا) فافوره فا ووه اسب اما مر بر آری وفافوره مسریه (مدح) اسب کوچکی از فافوره محمی و معرب (لسان العرب دل فرد وهر) حوالقی در العربیون
- ۲- سراب
- ۳- صحه (رب) کف دست
- ۴- کمل (رب)
- ۵- رخل سسع العفل مرد سمدار فعل (رب)
- ۶- جم واندوه (برهان)
- ۷- حصص وافع
- ۸- جسم
- ۹- جسم سمدار اسك (رب)
- ۱۰- ح رب حوك
- ۱۱- ح رب مبر (رب)
- ۱۲- مبر
- ۱۳- د وونداب مرد سمدار ط گوی (رب)
- ۱۴- ککلاخ که سحر وی مهم
- ۱۵- حواهر (رب ح ۱۸ ص ۴۲)
- ۱۶- مباءة دونا و معظم آن (رب)
- ۱۷- مبر (رب)
- ۱۸- محسنه
- ۱۹- وحی، من (رب)
- ۲۰- حواری (رب)
- ۲۱- حواری بر سر
- ۲۲- شاه سب و نمره از گوی و حر آن (رب)
- ۲۳- سکن
- ۲۴- وسب حلف (رب)
- ۲۵- عسی علیه السلام



آری مطر آب<sup>۱</sup> را از نظر<sup>۱</sup> شراب چه بهره<sup>۲</sup>، و حرس مادیه را از حرس<sup>۳</sup> (۴) ماده  
شوره<sup>۳</sup> (۳) انحرس<sup>۴</sup> شمو<sup>۲</sup> شیوه شیوا مقالی چه داد<sup>۵</sup>، و ندوی<sup>۵</sup> (۵) ندوی را<sup>۴</sup> مد  
بخل شهرستانی<sup>۶</sup> (۶) چه فایده رساند<sup>۶</sup>

لحن داود را در اسماع<sup>۷</sup> (۷) رنور<sup>۸</sup> (۸) چون حکایت حرف حق شنوید، و کار،  
تسک<sup>۹</sup> (۹) و ازنگ<sup>۱۰</sup> (۱۰) و نگارخانه ارزنگ<sup>۱۱</sup> (۱۱) را از رنگ هنر عاری بینند، فکیف<sup>۱۲</sup>  
سخن خود صوئی است خارج آهنگ و گفتگوئی<sup>۱۳</sup> بی ترابه و برنگ<sup>۱۳</sup> (۱۳) و سواد<sup>۱۴</sup>  
خط نقشی است سماه قلم<sup>۱۵</sup> (۱۵) که کک<sup>۱۶</sup> تیرنگ، از برنگ<sup>۱۶</sup>، بی رنگ<sup>۱۶</sup> (۱۶) برنگ<sup>۱۷</sup> (۱۷) آ

- ۱- بو، عب، سراب
- ۲- بو، باسوارا
- ۳- بو، عب، را ندارد
- ۴- عب، ط، امتناع
- ۵- ط، گفتگوئی است
- ۶- ط، بو، سواد
- ۷- ط، که ندارد
- ۸- عب، سر
- ۹- ط، سرنگ، سرنگ، سرنگ، سرنگ، سرنگ، سرنگ

- ۱- صراحی سراب که نسکال مرهانی بود (برهان)
- ۲- و صبح اول
- ۳- مسمی و رنگ ح ۱۰ ص ۲۲
- ۴- گنگ
- ۵- ما نای، صحرای
- ۶- طالع و جعل نام کنای است و در بیان مداهب مع
- تألف محمد بن عبدالکریم بن احمد سپهرسیاسی مکالم اسعری، مکی نای العیج (۴۶۷-۵۴۸ تا ۵۴۹ هـ
- این کتاب را اهل الدین صدرر کة اصفهانی فارسی ترجمه کرده و مجامع رسانده است
- ۷- شمو است
- ۸- نام کتاب داود (ع)
- ۹- نگار
- ۱۰- نام کنای است که اسکال مایوی نام در آن هست است (برهان)
- ۱۱- نگارخانه مای فاس (برهان) ازنگ، ارزنگ، ارنگ، سنگ ساند و اصل از
- Arjanam فارسی استن معنی آراس، درین، رس، ماده گرامه بودن (جاسه برهان ح ۱ ص ۱)
- ۱۲- من جگوبه
- ۱۳- آواز بارهنگام نوا حسن سار (برهان)
- ۱۴- مناهی
- ۱۵- طرحی است که بهاسان حسب نامنداز معناه و نا دهال
- رنگ سماه دیگر کعبه (از کعبه) و رنگ ح ۱۶ ص ۲۷
- ۱۶- مرکب
- ۱۷- ندون + رنگ، مکر و جمله
- ۱۷- هه لائی ناسد که عاشان و مصوران مرتبه اول بر
- و دره از کعبه و بعد از آن فلم کبری کعبه و گآ آمری نامند (برهان)

در ریاض ورق برانگیخته ، و گردیست تیره که ناآشنایی<sup>۱</sup> دست دبیر اردامین چرکتاب  
 حمامه بر کتاب فروریخته<sup>۲</sup> ، اِ بِهْمُ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْرُوْا۟نَ (۱) وَّ عَنِ الْبَصَرِ لَمَحْوُوْ۟نِ (۲)

رباعی :

امروز بهای هیرم و عود یکی است      در چشم جهان حلیل و نمرود یکی است  
 در گوش کسانی که درس نارا رسد      آوار حر و نعمة داود یکی است

شخص فا کره (۳) و فا کره شخص (۴) ، هر گاه بقدر استعداد (۵) ماده ، و ماده (۶)  
 استعداد، هر<sup>۲</sup> کمال و کمال هر و گوهر سرشت و سرشت گوهر حرج کند ، و ابلاغت  
 طبع ، و طبع بلاغت ، باطلاقت<sup>۳</sup> لسان و لسان باطلاقت<sup>۴</sup> ، (لامینه آنداری آن (۷)  
 نکاش آب روان و روان (۸) آب را عرق عرق شرم سارد ، بواسطت حمامه تقریر (۹)  
 و تقریر حمامه ، در نامه ورق و ورق نامه درج دهد ، هر چند که حسن صنعت این نوع<sup>۵</sup>  
 سخن که سخن<sup>۶</sup> در صنعت حسش نیست ، معلوم صبر آه دل و دل آه صبر است ،  
 و کیفیت خوردن و خوردن کمیتش در پیش هوس بر خرد و خرد بر هوس استعین از بحر در  
 دبیر<sup>۷</sup> و دبیر بحر در ، اما برد کماره گردان (۱۰) کوی انصاف در خاک (۱۱) ، انصاف یابد

۱- ط ، راهماندن      ۲- اوهر      ۳- ح ، و ابلاغت  
 ۴- و ، طلافت      ۵- ع ، ندارد      ۶- ک ، سخن را نداند  
 ۷- ع ، این کلمه و دو کلمه بند را دارد

۱- همانا آنان ارستان ، (آیه ۲۱۲ ، جلد)

داند (نوعی است)      ۳- ل ج ۲۱ - ۴۳

۴- انصافاً بحسن      ۵- ط ل ج

۷- مر ا ن ا ها ، ح د ا ه ر ( ل ) م ح ه ل آ      ۹- ه      ۱۰- ج ا ن

شان که      ۱۰- ج ا ن ( ل )      ۱۱- ه      ۱۲- ا

کا صفاً انال آن      ( ل ) انصاف ( ل )      ۱۱-      ( ل )

و اچون اینگونه عسارات ، قارع (۱) سَمْع (۴) گوش و آویره گوش سمع گردد، از رُمح (۳) طَعْن (۴) و طَعْن (۵) رمح نریصشان (۶) اسباب جمعیت خاطر پریشان، و مایه پریشانی خاطر جمع شود ، و در اینصورت لطف سخن داین فرقه بیوشایدن (۷) اناب (۸) ناب تا بحر آمیختن است و نبات در مخالات (۹) ستور نبات (۱۰) حوار رحمت ، و از زبان مُملی (۱۱) و صفحان مُمیل (۱۲) را بهمرانی حامه نرخواند که نصیباً (۱۳) نصیب (۱۴) النصب (۱۵) والنصب (۱۶) «ولکن یصیب الایما کتب» (۱۷) «گیت و گیت» (۱۸) دل شوریده حال ، چون اربوستان دوستی، دوستان باستانی که ناآشنایی ایشان شیفته بود ، بوی بیوفایی شفته، رایحه<sup>۸</sup> یأس (۱۹) نفس در یافت (۲۰) در یافت ، خواست تا یک قلم (۲۱) از معلقه (۲۲) و قلم که مرع دست آموز زبان بود ، بیوند تعلق (۲۳) سرد و دیگر نام نامه و آینه (۲۴) رد ، «نواعث (۲۵) العادم کالطیبة (۲۶) الثابته» سر امتناع پیش آورد

۱- ع ، ط ، و دارد	۲- ط ، و از رمح	۳- ع ، ط ،
و ندارد	۴- ط ، و ، ع ، سوسا بدن	۵- ط ، آباب
۶- ط ، رحمت است	۷- ط ، کت کت	۸- ط ، و رایحه
۹- ط ، انک ولم		

۱- کرمه	۲- شوائی قارع سمع ، گوش حرام ، هبل
۳- سره (رب)	۴- سررس
۵- رود به سره (رب)	۶- من باب فعل ، تکانه سخن گفتن (رب) و اضافه نسبی است
۷- شوا بدن	۸- مسک نامی است از صلب (رب)
۹- بومره (رب)	۱۰- زمس ،
۱۱- افا باب افعال املا کننده	۱۲- افا باب افعال ، دستور
۱۳- بهره ما	۱۴- دام مرغی کرده (رب)
۱۵- سحی (رب) لا	۱۶- معاری ، معنی ، ندی
۱۷- و سیرسد	۱۸- چین و چین (رب)
۱۹- بومندی	۲۰- مصدر مرکب مرجم ، نکوئی ادراک ، نک در مافس
۲۱- رله ح ۱۰ ص ۳۵	۲۲- فلجان (رب)
۲۳- دو سداشن (رب)	۲۴- ح ناهت ، مرا نگریده (رب)
۲۵- دوات (برهان)	۲۶- سیرشد

یس بمعاد من مرع ناماً ولح و لح (۱) از باب ابرام (۴) حلقه کوب در مطلب  
گسته و التجا (۲) را<sup>۱</sup> تا سنان راسان نوار حصرن سرای عمل شفاف ، و بحسب طوطی  
را برا شکر (۴) شکر (۵) شکر شگرف صاحب ، و بعرض حجاب (۶) حجاب (۷) حلال  
و یواب (۸) اواب (۹) اقبال رساند که فارغ بسنة<sup>۲</sup> کسال بش گرفته و بر  
کاهل (۱۰) کاهلی (۱۱) و وای (۱۲) ، از نا وای سوار آمده و حامة ملو (۱۳) اسله  
الناس (۱۴) شوکه<sup>۳</sup> (۱۵) آسا ریان شکاب بر و سراهن کاهلی د سر کرده بان  
ما مردگان اردبب رمان و رمان گر بان<sup>۴</sup> در ده ، بر سینه الف ک (۱۶) و  
حوالسان (۱۷) ، دست ا ده ن<sup>۵</sup> ر گرفته<sup>۶</sup> (۱۸) خود اسماهی رده (۱۹) نحای حداد ا  
د ده اسک<sup>۷</sup> شگرف (۲۰) کوب بر برد بصوب<sup>۸</sup> (۲۱) و اعاط (۲۲) ، هده ا ط (۲۳)

- ۱- ح ندارد
- ۲- ح سه ندارد
- ۳- ط
- ۴- ح گریبان ندارد
- ۵- ح ده
- ۶- ح گرفته
- ۷- بو ، و بصوب

۱- کسکه ف د ا در آمد آقا و امر ا ن ب  
چون د معر ر ن ا ک

سناد معن از جمله م لانا (دفعه ص ۳۱۹ - ۱) ارا ح ب سرور ا و ا ا  
امرض (۱۳) که تا که حجاب (م حدیث ص ۲۹) و (معن ص ۱۵) ا ا ا  
د حد ا و ا ح (ب معر مکر ص ۱۹) است ۲- معن ص ۱۵ آ (ب) اعرا  
۳- معن باب اعما (ب) (ب) (ب) معرف  
بنا سیر اساقه معن است م م م بنا سار ا ک م ا ن ا ا  
ریان ا ساح (ب) ما ک د ۶- ح حاجت د (ب)  
۱- بر ا ن ۹- ح باب د ۱- د  
(ب) ۱۱- م ا ح و ب ۱۲- م م م م  
ما م و سب ک د ۱۳- م (ب) ۱- م م  
سه حاسه رحمته



آنها محول برای درس (۱) شماسب، اسد که ان سنا دلان (۲) حالت مناسب (۳) و مناسب (۴) رک دهند و بر طریقه طریقه طر مه (۵) و اری قدم نهد و الا من باری آس نه کالای صبر و سکون رده سر بسندای حواهم آورد و هر آینه آینه و از، حالای وطن (۶) حواهم کرد

\* فلما حواء و فص علیه القصص (۷) نفس لوامه (۸) سنان ه مله شمع بر خود پیچید<sup>۲</sup> و از عاب دلسوری اسك گرم از دیده فرو حجب و لب نه لبله (۹) گسوده

۲- ط

۱- ط ندارد

- |   |   |
|---|---|
| ۱- گرانمانه سنگین (ری)                                      | ۲- فلم ودواي                              |
| کردن بحری بطریق م ران (ری)                                  | ۳- نا یکی کردن در حساب (ری)               |
| ۵- سازجان ان کلمه را بدن م ط و معنی فرم ردار سندن آورده اند | ۶- رک دماز و                              |
| وطن گس وطن را رک گس   | ۷- بر حون آمدن او را و حوا ک بر او داده ن |
| را (ار آینه ۲۵ سوره هجری)                                   | ۸- نفسی که آدمی را س از ار کتاب گناهی     |
| بکوها (لعد)   | ۹- مهر نایی کردن (لعد)                    |

نصه حاشیه از صفحه قبل

- |  |                         |         |
|--|-------------------------|---------|
| بر ان بر کتب معنی طری ر ن دهد (ب)                                | ۱۵- سنا                 | ۱۶- الف |
| کسندن سینه ا تا سیره خال کردن (کسور) و کتاب ارسنگاف سرفلم است    | ح ۶ ص ۲۶                |         |
| ۱۷- روزی سنان دواي سناهی (برهان)                                 | ۱۸-                     |         |
| از دهان بر گزوف ه ج ه د دل داسنی بی حاسی گفس (کوز) سرفا کر       | ۱۹-                     |         |
| ردن سنا بوس سندن صورت مانسان (کسور)                              | ۲۰- خبر سنا که از سنا و |         |
| گو کرد س ر د و مصوران مکار برند (برهان)                          | ۲۱- راس                 |         |
| گوی داسنی راس گوی سمرن (ری) سندن بدرفنی                          | ۲۲- سازجان              |         |
| ان کلمه را ممدادن معنی کرده اند لکن از معاد و عط ب افعال استعمال |                         |         |
| ۲۳- ممدار کردن بر انگش (ری)                                      |                         |         |

تسلیه را (۱) گفتار دلا را رای مکن اثر که دل آراری مکن ا دلیر داری (۲) همچنان بر  
 وفق عادت ، اعادت لانه و رادی و در لانه (۳) حرث لانه (۴) و بیقراری میگرد عقل  
 چون شیوه دلجوئی از نفس و دلدکه (۵) و دلدال (۶) دل را بواسطه انقطاع (۷) یاری  
 یاران پدید ندیده، اورا پیر از عادت رأوت وقت رفت، حالی نفس شعیق را که شعیق (۸)  
 روح ، و آعر (۹) از انس نوح (۱۰) میداست بطلب آهه<sup>۳</sup> و احصار خاطر و حامه فرستاد ،  
 و ابشارانه توادع (۱۱) و تحالف (۱۲) برعب ، و برعب<sup>۴</sup> تحالف (۱۳) و آت کز (۱۴)  
 ترعب (۱۵) و تعبیر (۱۶) و تألیف (۱۷) کرده ، نایت صافه و ا حوصه (۱۸) و حوصه (۱۹)  
 تعبیر محاشمت (۲۰) و شاخت (۲۱) داده بعدوای ، و برعما ما فی صدور هم من  
 عل (۲۲) نارع (۲۳) قنارع (۲۴) براع (۲۵) ودافع قنارع (۲۶) براع (۲۷) و امحان (۲۸)

- ۱- ط ، ول بلسه سلسه گشوده گفما  
 ۲- و ، نوح  
 ۳- مو ، عب ، آمد  
 ۴- عب ، برعب  
 ۵- عب ، تحالف

- ۱- بخاطر سلسه ، از وی دلجوئی  
 ۲- صوبه ا نادن گریان  
 ۳- سنگلاخ (لقد ارب و عهاب السماء)  
 ۴- نرصه بحر ، رای (ب)  
 ۵- اضطراب (رب)  
 ۶- اضطراب (ب)  
 ۷- روان ،  
 ۸- براد (ب)  
 ۹- گرامبر  
 ۱۰- فرید نی (ب)  
 ۱۱- مصاب معال باهم آشی کردن (ب)  
 ۱۲- معان عب ، گنجه در  
 ۱۳- ما کند بگر خلاف کردن (ب)  
 ۱۴- ما هیا گر  
 ۱۵- مصاب معال ، را ا ب (ب)  
 ۱۶- مصاب معال سرور س کردن (ب)  
 ۱۷- سر س کردن (ب)  
 ۱۸- مدد خالص از مرص ، اربوب (ب)  
 ۱۹- بی آهه جان (ب)  
 ۲۰- دشمنی (ب) ۲۱- دشمنی (ب)  
 ۲۲- بر کسبم آجا  
 ۲۳- افا بر کسب (ب)  
 ۲۴- حه ه م  
 ۲۵- سمره جنگ  
 ۲۶- سخن م  
 ۲۷- فلم  
 ۲۸- ان طما ، بجهجه نام ، با امان ا ا و ا ا  
 رانند نظر مرصه ، لی و حج هجه ا ب که و آرا اده اب د کول ارم بر روه ل کوه ا ب

گردید و حمامه مهر نابی (۱) ارمهر نابی (۴) درپوشاید و طاب (۲) و طاب (۴) و طاب (۵) درون  
 حاصل و روع (۶) و روع (۷) روع (۸) رامل شده ، خاطر رسم وفا و وفا و و راه (۹) ی  
 رفاق (۱۰) گرفت ، و حدائق (۱۱) ألت و حرائق (۱۲) رُلمب (۱۳) متارگی (۱۴) نارگی (۱۵)  
 پذیرفت ، و مؤاست (۱۶) و مؤاست (۱۷) هئات مؤاست یافت ، و مصاحبت (۱۸) مصاحبت  
 و مفارقت مفارقت ، و احتلاط (۱۹) باحتلاط (۲۰) و نعت نعت ، و بیگانهگی به بیگانهگی  
 و بفاق با بفاق و شفاق (۲۱) ما شفاق (۲۲) و محب (۲۳) به محب (۲۴) بدل شد و بدل گفت  
 هات دواء الانعاس ای دوات الانعاس و هلم الملقاط و القرطاس و قال  
 من المحصره المتحصره للملحس ساعد ناسی و اسع فی زبیر ناسی بالراس (۲۵)

۱- نو ، مهر نابی	۲- نو ، و طاب طاب
۳- ط ، مصاحبت	۴- ط ، بر ب
۵- ط ، محب	
۶- و اصافه دارد ، با و ماور ناحه داری ط ، با و ماور آجه داری	

۱- بومی ارحامه لطف و مارتک نعام خوش همان باشد (برهان)	۲- مصحب ،
دوسمی	۳- طاب ، ناسک ، فرار (لعد)
(لعد اردهار)	۴- ناکی (لعد از دهار)
(ارلعد)	۵- برس (رب)
۶- دل (رب)	
۷- رها ، اتفاق ، سازواری (رب)	۸- مصحاب معافله ، همراهی ، ملاطف
۹- ح حدهه ، باع	۹- ح حریق رمن لب طلف ناک آب راهه آب می نك
که حالی اردرجب باشد (رب)	۱۰- ردگی (رب)
۱۱- شادابی ، حریمی	۱۱- ارمانه اس ،
۱۲- ارمانه اس بررس کردن	۱۲- ارمانه اس بررس کردن
۱۳- مصحاب معافله ، نایک کردن ،	۱۳- مصحاب معافله ، نایک کردن ،
۱۴- آسرس	۱۴- آسرس
۱۵- شمشاکی ، خلاف (رب)	۱۵- مهر نابی (رب)
۱۶- دوسمی نمودن (رب)	۱۶- سازواری حایها ، یعنی دواب
۱۷- مرکب را و گف (روگرداند) از دواب آراسه به هلم ناری ده آگست مرا ا و نکوس در و شس سان	
۱۸- من به سیرا (ای بیی) این مفارب از کلمه قال ما ملحس حالی از اضطراب و سوس بوده و نسیاق صادرات عربی	
۱۹- مست ، نسکی در چهار سجه حین است و کتور که همه جا مواضع مسکول را سلطه خود منحصر میکند	
۲۰- حین و سبه است و قال للمحصره المحصره والملحس ساعد	

بِرَّوْرٍ (۱) مَرَّوْرٍ (۲) شَوَّوٍ شَوْوٍ (۳) اَنْكَشَتْ قَمَوْنَ بَرَدِيْدَةً وَقَدِمَ بَرَاهُ اَوْصَت (۴)  
 وَاَوْصَت (۵) بَهَادَةً (۶) كَارَ رَا اَرْ رَوَى اَحْلَاصَ بَدْعَايِ رَبِّ اَشْرَحَ لِي صَدْرِي  
 وَبَيَّرَلِي اَمْرِي وَاَحْلَلْتُ قَلْبِي مِنْ لِسَانِي (۷) رَطَبُ اللِّسَانِ (۸) گَشْتَه گَشْتَه  
 مَصْرُوحٌ :

اَر دَوَسْت بَل اَشَارَت اَر مَ اَسْر دَو مَ اَر (۹)

تَسْتَعِذُّ بِى اِنْ شَاءَ اللهُ صَبْرًا وَاَوْ اَحْسَى اَنْك اَمْرًا (۱۰) دَوَات بَر اَدْوَات  
 اَدُو (۱۱) وَاَلَات اَلُو (۱۲) ، نَدُو رَ اَفَلَمَدَه ، كَرَد كَدُو ب رَا كَه ا سَالِمَرْ وَحَامَه حَامَه  
 حَامَه (۱۳) دَر حَا طَر دَ اَشْتِ بَر اَفْتَانِد وَ بَدِ سَمْعِي حَطُّ د دَا د (۱۴) وَ بَحْكَم اُسَلِكْ بَدِكْ  
 هِي حِيكْ بَحْرَج دَعَاء مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ (۱۵) ، وَ حَطَاب اَبِي مَا هِي مِمَّا نِكَ دَا عِب مَا  
 صَبُو ا (۱۶) ، بِي مَدَا ه (۱۷) بَهَادَه (۱۸) دَهَان بَر گَشَاد ، سَوَعِي (۱۹) ، اَب نَاوَصَف

۱- ط ، شوف      ۲- ط ، و ، يادرد  
 ۳- ط ، حَامَه وَ حَامَه

۱- فليم ( ب )      ۲- يادرد ك ( ب )      ۳- د ا ن ا د  
 ( ب ) كَنَرَا دَه طَه اَعْدَم اَمَه سَا اَسَب (سَدَد سَوِي) د اَعْمَب نَا شَه نَا دَه ه ،  
 عَاب نَا سَاب نَسِي د بِيح جَاب نَسَب - اَبَا ي رَا رَد اَرَد نَا  
 وَسَجِي حَرَا ن ( ب )      ۵- سَان كَر دُو سَجِي ( ب )      ۶- آ ه  
 ۷- وَ دِ كَا مِّنْ فَرَا جِ كُنْ مَسْتَه ا . آ مَان كُنْ كَا م ا ، سَا اَرَه رَا ا ا مِّنْ ( آ ب ۲۶ ،  
 ۲۷ وَ ۲۸ سُورَه طه )  
 - كَمَسِي حَد

۱۰- اَسْرُو د بَا سَدِ سَا مِي مَرَا ا اَرْ حَا اَحَه اَعْد بَل مَسَا ا اَفْر مَ ا نَا م رَا د حَا جَا ( آ ه ۶۸ ب )  
 ۱۱- فَرَعَسِي ( ب )      ۱۲- فَد وَ سَا ( ب )      ۱۳- حَا مَه  
 نَز حَامَه حَامَه ، مَل ا      ۱۴- حَطَّ دَا ن ا ا اَرِن حَبَّ ا ا ا نَا ا ا ا ا ا ا ا ا ا  
 (خَوَاشِي) اَفْرَا كَرْدَن مَكْمَالِ حَدِي ( اَسْحَم )      ۱۵- ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا ا  
 حُرِّ مَرَوِي اَب سَبَا ي وَ حَسَبَه نَه ا سَمَا ل ( آ ه ۳۲ ب ه ۹ ص )      ۱۶- ه ا ا  
 حَرِّ مَرَا كَه دَر د ن ا ب نَوَ اَسَب فَر مَسَر اَجَه مَ اَحَا ا ( آ ه ۷۲ ب )      ۱۷- ه ه  
 كَرْدَن حَا لَه مَانِ حَا ن مَدُو ن ( ب )      ۱۸- آ ا ا ا ا ه ( ب )      ۱۹- نَا حَا  
 ا ا حَسِي ( ب )

نشویق در سونق (۱) آن بظهور می پوست، و املائی (۲) که در املاء (۳) آن واقع  
 میشود، مندوع گشت و تُرقیع (۴) عوانق (۵) و نواهد (۶)، از حهره عوانق (۷) و  
 نواهد (۸) مطاوب مریمع

پس اندیشه دوراندیش و صرصه (۹) و سوسه و شوشه (۱۰)، از عارض صمدیر انداخته<sup>۲</sup>  
 بهوای وصل معشوق مُراد مع<sup>۳</sup> شوهر مُردار (۱۱)، بی مُسامحت (۱۲) مُسامحت (۱۳)  
 پرداخت و کُش دلایل (۱۴)، و صمدر محجوب از روی حجاب (۱۵) حجاب (۱۶)  
 معدرب را معذار (۱۷) عذار ناله سرایی صاحب<sup>۴</sup> «لن الا انسان علی نفسه بصیره»<sup>۲</sup>  
 ولوا لاهی معان بره (۱۸) و طمع لثق (۱۹) حلق (۲۰)، و دهن ر هو (۲۱) دلو (۲۲)، تا کلک  
 ر عقی (۲۳) طلق (۲۴) از مداد عقی (۲۵) ر بوی (۲۶)، بر ناص (۲۷) لهو (۲۸) دق (۲۹)،

۲- ط، را اندام

۱- ط، و، سوس

۴- ط، دارد

۳- ط، دمع

۳- بوشن	۲- نأخر (رب)	۱- را بدن (العصجد)
۶- نلما و	۵- ح عاق مان	۴- باب (رب)
۸- سج ماهده	۷- ح عاق دحیر و حوان ادحیر بونالغ (رب)	معسما (رب)
۱۰- سجن	۹- باب مرالای سسی (لس)	رن ر آمده سنان (رب)
۱۲- دراب	۱۱- ناموفی افرون	که فهم سود سجن آهسته سسکی (لس)

اطراف دامن آ را میلی است و برای کسی آرد که در کار خود آماده و کوشا باشد کس در (رب) از  
 باب نصر نصر معنی رین اطراف آمده و در (مجمع الامثال) نه سبت م (باب معمل) صسط شده ولی  
 در رب و این باب نه آن نصبی مناسب نامس نکار رفته است ۱۵- ناردش (رب)  
 ۱۶- برده (رب) ۱۷- برده (رب) ۱۸- بلکه آدمی رهن خوش بناسب  
 و اگر چه الفا کند (بر انگرد) عددهای خود را (آباب ۱۴ و ۱۵ سوره الفصاحه) ۱۹- و رلی و ما هر  
 در کار (رب) ۲۰- خوشجوی (م) ۲۱- سسی گریده سسب گریده  
 (ارزب) ۲۲- بر (رب) ۲۳- رسیده در حالک عاظم (رب)  
 ۲۴- بر (رب) ۲۵- خوشبو ۲۶- بره (رب) ۲۷- سسندی  
 ۲۸- سسب سپند (رب) ۲۹- بنا سپند (رب)

مطلب نگار گشت و خاطر نهوده لای ، ستمای ، نوحذ فی الاسماط ما لا نوحذ فی الاسماط (۱) و سُوق (۲) شوق ، نعرم سُوق (۳) سُوق (۴) سخن پرداری حمل مطبئه (۵) همب نموده ، درای (۶) هرره درایی بر گردن رامله (۷) امل (۸) بست \* قد وضع الحسنُ علی سکره علط (۹) و بیای نوکل کالحادی و ایس له نعره (۱۰) ناز که (۱۱) طرفاء (۱۲) و دسده ررقاء (۱۳) قدم فرسای اس نلعه (۱۴) طرفاء (۱۵) و طامعه (۱۶) حرفاء (۱۷) گشته ، خصاب (۱۸) و حصای (۱۹) که اردشب ساس (۲۰) بسوادای الباط (۲۱) نموده بود با عدم ربط در حیط (۲۲) حیط (۲۳) و حیط (۲۴) ارباط داده آنرا به دُرّه ادره \* موسوم ساجد

آمد که از هس انظار اهل نظر همسلك گوهر شاداب و مس روی اندود این مسکن از مس اکسیر کیمیای اصلاحسان درباب گردد

۱- بو ، نواز

- ۱- ناف مسود و خطای سخن آنچه ناف مسود در کالای بره ۲- ح و سی
- بصح نا کسراول نارسر (رب) ۳- نازار ۴- ا ن (رب)
- ۵- نازگی (اسبا) (رب) اسب بالایی ۶- رنگ حرس ۷- سرکه
- رحب و پوشه دای دوی بند (رب) ۸- آرزو ۹- همانا پادشاه است کلمه
- سظنرا بر سر بعه میم (از رب) ان من را رای کس رسد که دعوی داسی کند که شاد (حاشیه بو)
- ۱۰- مانند حیوان (آواره جوان سرانرا) که او اسیری نسبت این مدل برای کسی رند که ندانند از آن اودست ارد (مجموع الامثال) مدانی
- ۱۱- رانو (رب) ۱۲- موب اطرفی نسبت را کج ساق (ب)
- ۱۳- موب اوزی اسبا (رب) ۱۴- ا ه بلند از زمین و سه و سب (ب)
- ۱۵- جائه ناسک و رنگه و کل در آمخته (رب) ۱۶- ا حدطلع زمین سب و همه ا
- نا سبه ناکه (اورب) ۱۷- زمین (ب) ۱۸- ح حصه بدج اول نامدم
- سکریره (رب) ۱۹- ح حصی سکریره (رب) ۲۰- کج ۱۴ ص ۲۱
- ۲۱- مر شرفین - ری ۲۲- زده ۲۳- بی اسطامی (رب) ۲۴- نظاران

شعر.

آب بود که گوشه حشمتی نما کند	آبای که داکرا بمطر کیما کند
و الحق قد بعث به سوء تعسر <sup>۱)</sup>	فی رُحرفِ العول برهن لباطله
وإن دمعت بمل قبی الرناهر <sup>۲)</sup>	تقول هذا مجاح النحل تمدحه
نَسَبُ الدَّبَا حَهُ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ وَ السَّلَامُ	




---

۱- ان عبارت بها در ط، موجود است

---

۱- در آرایسه ادب کلام رسمی است باطل آبر و حی گاهی فرو میگردد آبرای ندی به  
 ۲- منکوبی از شهید مکر است آرایسه ای و اگر کوهس آن کسی کوی فی در مورد هاء

در بیان احتلال<sup>۱</sup> ممالک ایران تقدیر ممالک<sup>۲</sup> الملک مطلق<sup>۳</sup>

«تصّ عنیک من ابناء ما قدسیتی» (۱) هل انیک کحیدب اُلخُنود و رُعون و تمود» (۲)  
 مصدوٰقه<sup>۴</sup> (۳) این سخن حجاز<sup>۵</sup> امیر و نس علجه ای<sup>۶</sup> (۴) و اسدالله اندالی (۵) است ، که  
 براین امر (۶) باره ای زباسب ، در حاسه (۷) ، ملک بقیه انگری در حاسه ، آتش<sup>۷</sup> بیداد

- ۱- و ، واع و احتلال                      ۲- بو ، ممالک                      ۳- ط ، بدارد  
 ۴- بو ، و مصدوٰقه                      ۵- و ، حالی                      ۶- بو ، علجه ، عنجه بر ،  
 ۷- و ، و آس                      علجای

۱- می‌سوا مبرا از - برخائیکه هبا آندسه (از آیه ۹۹-سوره طه)                      ۲- آنا آمد  
 برا داسان ساهان فرعون و خود (آیه ۱۷-۱۸-سوره المروج)                      ۳- رامی (رم)  
 حقیقت                      ۴- این طعه د بیج این کتاب و کتب تابع دیگره بهنی که اکون آمده  
 ظره (مجمع البوارج تصحیح مرحوم ابن‌سینا) (مجموع الموائج کلامه تصحیح آقای مدنی رضوی  
 مواضع متعدد) علجائی ، علجائی در سح آسکده آدر و همجنین د سح مصلحت مؤلف  
 کبیر علجائی را علمائی و شنه و ام جمله داسه اسب ، سنس و سب لفظ سواسب ، معنی رکسی  
 آن ریزد اسب آقای د کرمین د حاشیه برهان اردائر - المعارف اسلامی آرد علجه ، د فارسی  
 معنی ، سیاسی اسب و هومی او ژان امرایی سناکی اعا سنان اخلاق مسنون که در و حان ، > ندحسان  
 فاضل د ارد و بر مابهای ایرانی که نافع سن اختلاف با عد مکلم کند (دائره المعارف اسلام افغانستان  
 طبع مرا سوی ج ۱ ص ۱۵۷-۱۵۸) سناکی علجائی را (خلج) داسه اسب (۱) بیج امران ج ۲ ص  
 (۳۹۹)                      ۵- همنه ای از طواریب اعا سنان اسب که بعداً بد ا - معرفی شد د مؤلف  
 کنور اردنا بیج ملکم آو ده اسب که اس نام ! اسدا احمدشاه سب خوال که د و - د ناه اودیده  
 بد در خود بان سناکی مرهمن ا احسا کرده و کودا مد ل او استیاض ملکم اسب ولی ظاهر آان  
 مدح راساسی - ب حد مدصع سوان د ، ن او اسر انام ادر و هظ احنا ا نادشاهی ، ده اسب  
 و مابها سن اراحمه بد ن . لافه او داس نام عمره ف ، ده ا د (حدیج سب و معمول ادا بیج کل ماه)  
 ۶- آعار کا (ب)                      ۷- کا ، سبه



افروختند، و زایت نداد (۹) افراحتند بحسین امر ویس بود از راع (۳) قندهار (۴) که در عهد حاقان سعید شهید « شاه سلطانه حسین » (۴) ، از سو سو ساوک و لاف (۵) آبولایت ، و سوک (۶) سوک (۷) شکایک (۸) سالک السلاج (۹) امشان ساکی (۱۰) ، و نا قلب شائک (۱۱) و چشم ماکی (۱۲) ، برای تطلم (۱۳) و عرض دزد ماکی ، سوی اردوی پادساهی شتافت و چون در درواز فلک اعماس (۱۴) ، معین و معشی (۱۵) بیافت ، بحساب قندهار عطمه (۱۶) کرده ، در معاطب (۱۷) ملک، اول الامر (۱۸) ، « ثانی عطمه » (۱۹) گسته ، در سال هرار و صدویست و یک هجری مطابق اودئیل (۲۰) ، گر گین جان و الی را مکر و کین گسته رایت طعیان بر افراشت. « قد اقی و یسأ » (۲۱) پس بحوالی و حواسی دست یازیده ناظفر (۲۲) ظفر (۲۳) جهره حسنا (۲۴) ممالک را بجدش (۲۵) ، و مصافقات (۲۶)

۱- و ، که از سوک  
 ۲- ع ، و لاف آن سوک  
 ۳- ع ، و ، سوک  
 ۴- ع ، سکا ب سوک  
 ۵- بو ، اوی ، لاف ع ندارد سوک  
 ۶- ع ، هطای را ندارد سوک

۱- نك ملك بر او آمدن بحرب (رب) ۲- فرقه فانه ساکس (رب)  
 ۳- نام شهری با فبا سان که ممالک شامل آن بر اطلاق شده و ۳۱ درجه و ۲۷ دقیقه عرض شمال و ۶۵ درجه و ۴۳ دقیقه طول سرخی در ارتفاع ۳۴۶۲ قدم ، بن و دههای مرگ و ارضیات دارای ۳۱۰۰۰ تن جمعیت (از حاشیه برهان مصحح آقای دکتر معین)  
 ۴- (۱۱۰۵ ۱۱۳۵ م ق) ۵- ح والی  
 ۶- خار (رب) ۷- قدرت (رب) اضافة  
 ۸- ح سکه ، گروهی از مردم (ب) ۹- اسلاج بعام ۱۰- کله مند  
 (رب) ۱۱- سا نا (رب) معروج در ده د ۱۲- گریان  
 ۱۳- دایره ای ۱۴- افا ژر اب مهاجله ، سائده ۱۵- ا ب  
 افعال ، فرنادرس (رب) ۱۶- اصل اسم و ع اسب از عطف ۱۷- ح معنی  
 ۱۸- آغار کار ۱۹- مکر کردن کس (رب) مأخو اسب  
 از قسمت اول آیه ۹ سوره حج ای خصه اصل عن سئل الله ۲۰- نامسال دوم از  
 میانهای دوازده گانه در کبار اود کاو + لیل سال ۲۱- در مجمع الاممال  
 آرد الهی فلان و سنا یعنی دند آنچه را می خواند ۲۲- ناحی ۲۳- برووی  
 ۲۴- حساب ما ب احسن ، رما ۲۵- سخن خراستدن (ب) ۲۶- ح  
 مصافح ، استعمال فبانی ارضعت عذج اول و دوم معنی ردد

آن صلح (۱) را تا حد<sup>۱</sup> دلحك (۲) و دلارام (۳) از مضافات (۴) مملکت خویش نمود ، و  
 با دلارام (۵) مرام<sup>۲</sup> هم آغوش شد و از منهل (۶) کاهراپی حریه نوش «إِنَّمَا حَدَّثَنَا الْعَدُوُّشَ  
 الْكُوشُ» (۷) و بعد از آنکه علیحائی<sup>۳</sup> (۸) از عل (۹) ، چهارا عساد آ میخست ، اسدالله ابدالی که  
 در اصقاع (۱۰) و آرناع (۱۱) هرات شیعین داشت در سال هرات و صدویست و سه<sup>۴</sup> هجری  
 در مکتون سریره (۱۲) شریره تهاجر ، و بر مکیدت (۱۳) باطن ، ما طن (۱۴) ناطل  
 تطاهر کرده ، عهد بندگی را منحصم (۱۵) و خیل (۱۶) اطاعت را منحیم (۱۷) ساخت ،  
 و بر قلعه هرات مستولی گشته ، آمار معاداب (۱۸) و حقوق (۱۹) و بی اندیشه رور معاد  
 اشاعه بیداد قوم «عاد» (۲۰) و «نمود» (۲۱) نمود «فَأَوْلَيْكَ هُمُ الْعَادُونَ» (۲۲) و سرور

۱- بها پر ، حدود	۲- نو ، مرام	۳- نو ، غایه
عت ، علیحه نو ، علیحای	۴- نو ، عب ، هرات و صدویست و سه	
۵- نو ، ناطل	۶- ط ، منحیم	۷- عب ، ساخته بر

- ۱- سو ، ندبه ، کراه (لعد)  
 ۲- دلارام حگی (سفل معجم المواضع)  
 ۳- دالک دهی اسب بردن لگرا  
 ۴- مسومات ، بواج مصمان  
 ۵- اشاعه مطلوب آرام دل ، مشوی  
 ۶- آخور حای آب خوردن (رب) آسجور  
 ۷- مثلی اسب خدن اوردن و اسحا نوشتن  
 مقصود اسب و ابوس فرزند شت است یعنی بحسب کس که خط نوشت ابوس بن و اس مثل را گاهی  
 رسد که خواهد قدمت چری را رساند (از معجم الامثال مندا بی)  
 ۸- رک ح ۴ ص ۱۲۲  
 ۹- کنه  
 ۱۰- ح صبح بصم اول ، گرابه (رب)  
 ۱۱- ح ریح  
 ۱۲- راز (رب)  
 ۱۳- سدر  
 ۱۴- گمان  
 ۱۵- شاسه (ب)  
 ۱۶- زسمان  
 ۱۷- مریده (رب)  
 ۱۸- دشمنی  
 ۱۹- ح حمد  
 کنه ، و در اینجا بدل تقریبه حذف شده است  
 ۲۰- نام قبله ای که همد سمر بر آ با  
 ۲۱- نام قبله ای که صالح سمر بر آ با منسوب شد  
 ۲۲- در آن جا ، رکند گانید (از آیه ۲ سوره مومن)

ایام و احوال (۱)، احوال (۲) آدم (۳) تغییر یافته ، در تصور (۴) دولت تصور (۵)، و در حلال (۶)  
کشور حلال (۷) ، و کشور (۸) پدید آمد  
گردان (۹) و مناکب (۱۰) ، سرار گریبان سرکشی و خلاف (۱۱) ، و دست از  
خلاف (۱۲) درار دستی بر آوردند ، و ادابی و افاصلی (۱۳) ، و اذنان (۱۴) و تواریخی (۱۵) ، در  
قلاع (۱۶) و صیاصی (۱۷) و تواریخی و قواصی (۱۸) ، دولت والا عاصی گشتند ، گروه  
اشرار اسرار (۱۹) ، اسرار (۲۰) سرائر (۲۱) ، و حمانت ذات (۲۲) ، و حیات ذات ، بر  
اعیان عیان و ظاهر ساختند و بدگوهران بی قیمت ، بقتله امگیری قدوقامت افراحتند  
قد قاتم الائمة من افسادهم فی الساهره (۲۳) و صارت (۲۴) اعیین (۲۵) الهین (۲۶)

- |   |  |                             |             |
|---|--|-----------------------------|-------------|
| ۱- ع ، بدارد  | ۲- ط ، بس از اس کلمه اضافه دارد عرصه ممالک |                             |             |
| عرصه ممالک گسب  | ۳- بو ، و ، ندارد                          |                             |             |
| ۴- ط ، و افاصلی و ادابی                                       | ۴- ط ، خلاف                                |                             |             |
| ۵- ط ، و اسرار اسرار  | ۶- ط ، گسه                                 |                             |             |
| ۱- ح حول - سال  | ۲- ح حال                                   | ۳- ا فریدگان                | ۴- ح تصور ، |
| کاج   | ۵- کمی ، کوماهی                            | ۶- ح حله هم اول ، دومی حالص |             |
| (رب)  | ۷- رجه (رب)                                | ۸- ح کسر ، شکستگیها         | ۹- ح گردن   |
| سرور برده ، صاحب قدرت (مرهان)                                 | ۱۰- ح مک ، بهج اول و کسر موم بهص           |                             |             |
| قوم (رب)  | ۱۱- آ مسمی برهان (رب)                      | ۱۲- ح دما                   |             |
| بهج اول و دوم د ، دم ادیان اس مردم کم مانک ، مردمان حصر (آمد) |  |                             |             |
| ۱۳- ح ناصه و اسی الناس ، اشراف مردم (رب)                      | ۱۴- ح قلعه                                 |                             |             |
| ۱۵- ح صصه ، حصار (رب)   | ۱۶- ح فاصه ، کراه ، اجبه (رب)              |                             |             |
| ۱- ح سر ، دستنه   | ۱۸- ح سر ، رار                             |                             |             |
| ست  | ۲۰- حوی                                    | ۲۱- روی رهن (رب)            | ۲۲- گرد     |
| ۲۱- ح هن ، جسم  | ۲۴- ح فسه                                  |                             |             |

الثَّانِيَةَ (۱) مِنْ إِيضَائِهِمْ (۲) سَاهِرَةً (۳) وَ عَلَسَ سِتَّةَ (۴) السَّنَةِ (۵) عَلَى عُيُونِ (۶) الْأَعْيَانِ  
وَأَنْقَلَبَ (۷) السُّتَةَ (۸) وَالسُّتَةَ (۹) فِي كُلِّ مَكَانٍ وَمَعَانٍ (۱۰) وَأَصْلَبَ (۱۱) الدَّهْرُ سِكِّينَةً (۱۲)  
عَلَى السُّكَّانِ (۱۳) مَسْنُونًا (۱۴) وَمَرَّحَ (۱۵) حِمَامًا (۱۶) الْبِلَادِ بِالْحِمَامِ (۱۷) مَسْنُونًا (۱۸)  
وَمَوَاعِرُ (۱۹) الْأَرَاقِرُ (۲۰) قَدَرَاهِرَتُ (۲۱) وَعَتَا قَدْرُ (۲۲) الْعِنَاءِ (۲۳) قَدْ ظَهَرَتْ وَجِلَافُ (۲۴)  
الْبَسِ (۲۵) قَدْ نَهَسَ (۲۶) وَ شَجَرُ (۲۷) الْخِلَافِ (۲۸) قَدْ تَعَصَّنَ (۲۹) ذَلِكَ إِنْ أَلَّهَ لَمْ يَكُ  
مُغَيَّرًا بَعْمَةَ أَعْمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُعَيَّرُوا مَا نَابَتْهُمْ (۳۰)

۲- کبود سنبله ۱

۱- بوه، والطلب، ط و اطلب

۴- ط، ه و امر

۳- بوه، بلا

۱- حواسمه	۲- مدار مابین آبان	۳- مدار
۴- سگی	۵- این کلمه را بعض محسبان حادثه معنی کرده اند، لیکن چنین معنی برای	
آن یا باب سد	سند حجر معنی مسهور جعلی بر معنی م نهد	۶- ح ص ، چشم
۷- دیگر گویند	۸- روس (رب)	۹- ضمیمه، جوی
(رب)	۱۰- حای نامی منزل (رب)	۱۱- مفرد مد کرماتی باب افعال
آهجر (رب)	۱۲- سکن، کاره	۱۳- ساکنان
۱۴- سر شده (رب)	۱۵- آمسج	۱۶- ارجمی علامه دار (رب)
مهره دار	۱۷- گل ساه و مدبو	۱۸- سفال شده (رب) و این دو کلمه
مأخوذ است از آیه سرفعه ۲۶ یا ۲۸ از سوره حجر	صی صاصل من خباء مسود	۱۹- ح
فاعله، کنافه، فاعله، فاعله، فاعله (رب)	۲۰- ح فاعله، فاعله، فاعله (رب)	۲۱- شکوفه
بر آورد و صحیح بدست معنی، زمانه افعال است به بلای مخرج	۲۲- ح مضمود، ممشا	
۲۳- رج	۲۴- وعی بند (رب)	۲۵- ح فیه
سد (المصعد) شاح ساج گسب	۲۷- درج	۲۸- محالته
۲۹- شاحه بر آورد این باب استعمال عام	۳۰- این (کثیر) محالته آرت که	
حدا دیگر گویند معنی را که هو می ارزانی داشت مگر آنکه آبان در این سارده حال		
خود را (آر آن ۵۵ سوره افعال)		

در بیان استیلاى افاغنه غلجه<sup>۲</sup> (۱) ناصفهان نزهت (۲) نبياد<sup>۳</sup>

«إِرمَ دَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْمَلَايِكَةِ» (۴) محمود ولد اميرويس که  
 مُحْتَالِي (۳) فَاِحِر (۵) و مُحْتَالِي (۶) فَاِحِر<sup>۴</sup> (۷) و مُحْتَالِي (۸) عَاثِر (۹) مود ، ار کارپدر تحريت  
 آمور<sup>۵</sup> و عرم تحريت با امور سلطنت در صميم او امر کور شده بحيال پادشاهى مادِ سَهِي (۱۰)  
 عرور بدعا عش راه يافت و هوای صاحب کلاهی (۱۱) در سرش افتاده، دواعی<sup>۶</sup> (۱۲) حوی  
 فتنه حوی او ، رَنگِ (۱۳) اورنگ و تحت برای او ریخت در شهر (۱۴) سنه اربع و  
 ثلاثين و مائه بعد الالف (۱۵) از سمر قصا بود «دَلِكْ نَوْمُ الْجُرُوحِ» (۱۶) ششده،

- ۱- ط ، در ، ندارد  
 ۲- و ، علجای ط ، دارد  
 ۳- ط ، سان  
 ۴- بو ، عاثر  
 ۵- بو ، تحريت امور  
 ۶- بو ، ط ، وداعی

- ۱- رِك ح ۴ ص ۱۲۲ ۲- دورار باحوشی و نژمانی (رب) ۳- قَبْلَه  
 ارم (عاد) جدا و دان فامتهای بلند و استخوان درست که آورنده سنده بود در سپرها مانند اسان  
 (در دداری و ددشی حثه) (آیه ۲۶ سوره صحر) و صحن اس آینه نه روی ارمصون بصی احاد است  
 که ارم را نام شهری گفته اند که شدادان عاد ساخت ، مقابل بهست حصالی که وصف آنرا شده  
 بود ۴- حمله کر (ب) ۵- گناه کار  
 ۶- منکر (رب) ۷- بازده بالنده و این دو نامه مأخوذ است از آیه ۱۷  
 سوره لقمان ان الله لا يحب کل محضال فجور ۸- ما ناه گسند (رب)  
 ۹- بی وفا (رب) ۱۰- آرمندی (زل رب) ۱۱- سلطنت ،  
 پادشاهی (لعد) ۱۲- ح داعی خواهنده سوانده (رب) ۱۳- طرح نص  
 ۱۴- ح -- ر ، ماه ۱۵- ۱۱۳۴ ۱۶- این روز بروز سندنست  
 (از آیه ۴۱ سوره و)

ار ملك قندهار در مرکب<sup>۱</sup> حروح<sup>۱</sup> (۱) مملکت گری، مرکب<sup>۲</sup> (۲) و بافساد و افتان<sup>۳</sup> (۳)  
 مرکب<sup>۴</sup> شد بحسب قلعه کرمان را محط<sup>۵</sup> و فود<sup>۶</sup> استیلا، و محاط<sup>۷</sup> خنود<sup>۸</sup>  
 استیلا<sup>۹</sup> و هنرل نوارل<sup>۱۰</sup> و محل<sup>۱۱</sup> نوارل<sup>۱۱</sup> ساخته، از کرمان با  
 فوحی «أقوی من نملق»<sup>۱۲</sup> و «أعوی من عوایق»<sup>۱۳</sup> و «أحرد من حراد»<sup>۱۴</sup>،  
 خرد<sup>۱۵</sup> عریمت را بحسب اصفهان عنان گرای ساخت<sup>۱۵</sup>

اینان دولت پادشاهی که بعادت قدیم، «و من یکذب بعد الحدیث»<sup>۱۶</sup>  
 کمان گمان آمدن<sup>۱</sup> خصم را بگوشه سیان و حدنگ دوراندیشی را بکیش عملت  
 کیشی و عصیان، و سپر حرم<sup>۲</sup> (۱۷) را به پشت سر و ارسر هوای معسر<sup>۳</sup> (۱۸) انداخته از

۱- بو، وار      ۲- بو، ط، مرکب      ۳- ط، افتان  
 ۴- ط، النملق      ۵- عت، بو، ساحه      ۶- عب، آمدند  
 ۷- عب، سر حرم

۱- اضافه بسی      ۲- مرسیسده (رب)      ۳- دوقسه  
 انداختن      ۴- گناه و درنده (رب)      ۵- منزل (رب) فرود آمدن نگاه  
 ۶- ح و قد، آمده (رب) و معهود لنگرمان آمد      ۷- جای کردا کرده در آورده شده  
 بر مردم (رب)      ۸- ح حید، ساء      ۹- مرمری حسن      ۱۰- ح نارلقه، ملای سبح  
 (رب)      ۱۱- ح بنائنه، مصد و کار دشوار (رب)      ۱۲- بروه در امور، مداحیست که هیچ مورچه دی  
 برابر سنگی خود بار مواند مرد و مورچه هسته حرمانا که از آن سنگی تراست می برد (مجمع الامثال  
 صدایی)      ۱۳- صدای این مثل را      ۱۴- حاء، الحراد مسط کرده است  
 و بسند فوحا نام ملج است، آنگاه که آمده شده و درهم رفته نامند پس از آنگاه تا برد و کما بعد، عا  
 حریسب شمه مکر، لکن نمی کرد و آرا نمی رساند (مجمع الامثال) و مقصد آنست که هر چه در دست  
 ۱۴- هورنده بر از ملج و با بیسات دراز رنگ زاری در بعد که خسری نمی رواند، حناک صدای  
 وشه است      ۱۵- شاد ح احرد، بمعنی است که باه و شک موی و درامند است  
 اضافه مسه به است نه مسه و ممکن است هیچ اول باشد، بمعنی گروه سواران که برای جنگ دشمن  
 جدا کرده بودند، لکن در این سورت کلمه هر بعد باعناست است      ۱۶- و کتب که  
 از داستان را دروغ خوانند (از آیه ۴۴ سوره العلقم)      ۱۷- در اندسی      ۱۸- خود

اشاره (تَل الرِّمَاءُ تَمْلَأُ الكَمَائِنُ) (۱) عاقل بودید ، وار قدر اندازی (۲) قصاویسهام (۳) فسی (۴) چرخ که «ارامی الکماره» بالسل (۵) صفت داست داهل (۶) آدم ارسگر (۷) ناده عروزهوشیار<sup>۲</sup> و ناحاطر مدهوس نار ندم (۸) واصطرار گشته به تهیثو<sup>۳</sup> (۹) اسباب دفاع پرداختند ، و «حمی» عمر (۱۰) و جمعی کثیر از بیارزد (۱۱) را با رماح (۱۲) و خیشر (۱۳) وسلاح و حمر (۱۴) بخلد آخند (۱۵) در آورده ، هر يك را کجنداق<sup>۴</sup> (۱۶) فی جلدیستناه<sup>۵</sup> (۱۷) گذرگوس و کزک (۱۸) فتن ساختند آسوا جلد المیر<sup>۱</sup> (۱۹)

۱- ط ، ا دام	۲- بو ، هوساری	۳- ع بها
ط ، بیه	۴- ع کجنداق ، ط ، کجنداق	۵- ع
سمناد ط ، سمناد	۶- ع اصافه دارد سمر	

- ۱- یعنی از هر انداختن بر مسعود مردان یعنی پس از جادیه مانند صافه جوئی مردان  
(مجموع الامثال سندی)
- ۲- قدر اندازی، کماندای که عمر او حفظان کند (مرهان)
- ۳- ح سیم ، مر
- ۴- وضع اول مر ، ح فوس ، کمان (رب)
- ۵- بر اندازده نهر ، مردان را و آن کمان از مهارت در بر اندازی است
- ۶- فر اهو شکار (رب)
- ۷- مری
- ۸- سمنادی
- ۹- فراهم
- ۱۰- حم عمر ، ثروه سمناد
- ۱۱- کسان و روان (رب)
- ۱۲- ح رمح ، نره
- ۱۳- مردان حرمی
- ۱۴- مردان
- ۱۵- مشکاف حادکی
- ۱۶- حرمی که در آن خوب باشد تا مردان حرمی بی حرم (رب)
- ۱۷- کردن (رب) جلادان مردان حرمی ا شجاع و آمودن
- ۱۸- کامل اندام وساق بر نوس (رب)
- ۱۹- نوسند ، نوسن طلنگ (رب)
- ۲۰- نوسند ، نوسن طلنگ ا منلی است که در مورد اظهار  
(مرهان)
- دستی رسیدن و مجموع الامثال است له جلد المیر هسمة مشکلم صبط شده وار معاونه آورد که بر بردار  
ع المیر لای الریر جلد المیر





طالع قورلماشیه (۱) مُکسف (۲) و سیر « ادالشمس کورت » (۳) مُکشمه (۴) گذشته ، ماهیچه (۵) را دت (۶) اقبالشان که بدو آسا آسمان سا بود (۷) زمین فرسا (۸) گردید ، و جمعی از سران دولت در دست افاعنه ارپادرا آمده نعیه پشت بنادند ، و این واقعه روردوشسه ستم حمادی الاولی<sup>۳</sup> سسه<sup>۴</sup> هرار و صدوسی چهارمطابق اودئیل<sup>۵</sup> (۹) ابعان افتاد

مذهب ت که هر که را سب (۱۰) محمود (۱۱) و تمع در حُفون (۱۲) است ، هری محمود (۱۳) و حاردر حُفون (۱۴) است پس محمود آورنده رود گذشته<sup>۶</sup> در فرح آباد (۱۵) بوقف و جمیع از ناف (۱۶) و رسامی (۱۷) و دسا کر<sup>۷</sup> (۱۸) و ررادیق (۱۹) را تصرف کرد<sup>۸</sup>

۱- ط ، و اباب	۲- ط ، ندارد	۳- ط ، حمادی الاول
۴- بو ، سه ، ندارد	۵- بو ، اوی ، نبل	۶- ص ، گدسب
۷- ع ، بو ، دسا کر	۸- بو ، بو ، ط کرده	

۱- فرانس مرکت از دو کلمه هرل سرح + ناس سر محمودها سر سرح نامطراحی است که اسلطان خندروسراو شاه اسماعیل اول در برویح مذهب شمه و بآس سلطت صعوه همکای کردند این نام خاطر کلاه سرحمانی که آنرا باج فرانس میگویند بناها داده شد در صعوه مقامات مهم و ماعل عالی را از طاعنه در دست داشتند لکن شاه اس اول ابتدا آنها را در هم شکست و منصبهای برگی را از اسان گرفت و در بیج کار آنها از روی اواد رای اطلاع مسر جوع شد به زندگانی شاه عباس اول نالید آهای صرافله فلسفی ج ۱ ص ۱۵۹ به بعد

- ۲- گرهه ( ب )  
 ۳- گاه که جم شدنی و شود ( آیه ۱- ره السمس )  
 ۴- آشکا ۵- مهبه ک ج ۱۸ ص ۱۵ ۶- برجم  
 ۷- افراشه مرا با ۸- سرگون ۹- زک ج ۲۰ ص ۱۲۳  
 ۱۰- شمیر ۱۱- امعه و نام د علای ۱۲- ج حص  
 ۱۳- امف عمور خورده ( ب )  
 ۱۴- ج حص اول و سکون دوم ملک جسم  
 ۱۵- دهی اسب از حص سمرم سهرستان شهرضا ( فرهنگ جغرافیای ایران )  
 ۱۶- ج ریف سکر اول زمین اکت ( ب ) ۱۷- ج رسای حص اول مغرب روسا  
 ۱۸- ج دیکره جمع اول رسوم ، سلق سهر ( مرهان ) ده معما مای ( ب )  
 ۱۹- ج رداق حص اول و سکون دوم زهسا عرسب ( ب )

صاری احواله حضرت اربیم صلوات افعان بر سا (۱) گشته نامحالف ادیان (۲)، ادیان (۳) موافقت و انحصار (۴) با احوال داند، و او به سحر اصفهان عزم فاصر مقصور، و هشت ماه آن ملک را سپاه<sup>۴</sup> عزم مقصور (۵) محصور (۶) صاحب<sup>۵</sup>

شهر (۷) ماه (۸) آفت سرار (۹) و ماه (۱۰) شهر (۱۱) انحصار (۱۲) و ادیان (۱۳) دافعه، تمامی مدار (۱۴) و مشار (۱۵) و مرابع (۱۶) و مرابع (۱۷) محط (۱۸) رحال (۱۹) و محط (۲۰) رحال آن گروه گشت و کار جهانسا<sup>۷</sup> جهانسا<sup>۷</sup> پناه پناه آمد

۱- ط، و صاری ۲- و، اسطار

۳- ع، و، اساء مملک

۴- ع، محط حال ۵- نو، جهان

۱	برسان	۲- ح د، شریعت این	۳	خاره ای
۴	دو دنده (بع مرغان) و ادیان موافقت اضافی نسبی است	۵	ما	
۵	نیسمار	۶- محاصره ساء گردا نورد گرفته	۷	ماه هلالی
۸	ماه نیکوآورد هم سال	۸	مملک (مرغان)	۹- آخر رسب
۹	ارماه (ب) مقصور است که وره ای کشور باریک است	۱۰	مر معانا	
۱۱	حورسا	۱۱	نلد، و مقصور شهر اصفهان	۱۲- کرون
۱۳	گرفته گی	۱۳- فرود آمدن ساء (ب) بره گی، بره ای	۱۴	ح
۱۵	مسرته هیچ اول رسب چراگاه (ر)	۱۵- ح مسرته ح اول رسب رم	۱۶	کناه است
۱۶	مرجوی باعام است (ر)	۱۶- ح مربع هیچ اول رسب جای افاض اب	۱۷	ح
۱۸	طبع اول و هم، چراگاه	۱۸	میرل (ر)	۱۹- ح خا نادن مره جان نای مر
۲۰	حب و اب همراهی (ب)	۲۰- اسیرمانی و اسار		

برای ا (ر) (ر)